

۹



نقد کتاب توماس پیکتی

سرمايه

در قرن بیست و یکم

حسین مرادیگی

انتشارات ستاد تبلیغ حزب حکمتیست

ژوئن ۲۰۱۹

۹

تقدیم کتاب تو ماس پی سکتی: ”سرمایہ در قرن

بیسٹ وی کم“

حسین مراد بیگی

انتشارات ستاد تبلیغ حزب حکمتیست



# نقد کتاب توماس پیستی: "سرمایه در قرن بیست و یکم"

حسین مراوینکی (حمه سور)



## توضیحی کوتاه در مورد تخلص بخش اول

با توجه به اینکه در بخش پایانی روی نکات مهم نقد خود از این کتاب به اندازه کافی مکث کرده ام، ادیت مجددی را در بخش اول ضروری دیدیم. این کار لازم بود تا هم از تکرار توضیحات کوتاه در مورد آن نکات در بخش اول خودداری شود و هم به خواننده امکان دهد تا توضیحات لازم در این موارد را در بخش پایانی مورد مطالعه قرار دهد.

## بعنوان مقدمه

در سال ۲۰۰۸ به دنبال بحران جهانی سرمایه نه تنها سخنگویان اصلی بورژوازی مانند جرج سوروس، حتی سخنگویان رسمی کلیسا نیز گفتند که در مورد سرمایه داری حق با مارکس بود. کاپیتال مارکس دوباره جزو کتابهای پرفروش سال شد و خواندن آن بویژه در میان نسل جوان اروپا رواج یافت. روزنامه گاردین در مورد این بحران که عده ای از سخنگویان بورژوازی آن را مرگ کاپیتالیسم نام نهادند در ۲۳ اکتبر ۲۰۰۸ با کمی تخفیف آن را نه مرگ کاپیتالیسم، که تولد دوره جدیدی در آن اعلام کرد (۱). روزنامه نیویورک تایمز در ۲۶ اکتبر همان سال نوشت که دهها هزار کارگر در شهرها و مراکز مختلف کار در آمریکا دارند بیکار میشوند (۲). نوشتند که شهرهای واشنگتن و نیواورلئان و نیویورک از نظر اجتماعی، با نایروبی و کنیا و سواحل عاج قابل مقایسه اند. از شکست خود کاپیتالیسم صحبت کردند و گفتند که این بحران مدل اقتصادی ای را بی اعتبار کرده است که به قیمت اثباتی همه گیر، نابرابری وسیع و نابودی محیط زیست برای یک نسل، بر جهان تسلط داشته است. مجله اکونومیست، در ماه اکتبر همان سال نوشت که در ۲۵ سال گذشته که از عمر لیبرالیزه کردن بازار میگذرد، صدها میلیون نفر از مردم (جهان) به فقر مطلق کشانده شده اند، در حالیکه تخمین زده اند که این دهه ما احتمالاً شاهد سریعترین رشد را از لحاظ درآمد سرانه در تاریخ خواهیم بود (۳). و روزنامه تایمز در همان روزها با اشاره به عکس مارکس به خوانندگان خود در مورد این بحران و رکود همراه آن که لگدی است به ایدئولوژی کاپیتالیسم، هشدار میداد (۴). اینها از جمله مواردی از دهها مورد از عکس العمل سخنگویان رسمی و رسانه ها و میدیای کشورهای سرمایه داری غرب در مورد کاپیتالیسم در جریان بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸ بودند. در آن روزها و ماهها اگر استاد اقتصادی به خود جرات میداد کتابی با عنوان «کاپیتال در قرن بیست و یکم» بنویسد، حال با هردرجه از اعتراض به نابرابری و خواست تعدیل ثروت در آن، اما مینوشت، ثابت شد که نظرات مارکس در مورد سرمایه داری «قیامت گرا» (Apocalyptic) است و یا در این یا آن مورد نیز نادرست و غلط از آب درآمده است، نه تنها بخشی از سوسیال دمکراسی و میدیای لیبرال جرات تبلیغ برای آن را نداشتند، بلکه حتی دست راستی ترین سخنگویان بورژوازی نیز سر را پائین انداخته و باسکوت از کنار آن رد میشدند. حدود شش سال بعد از آن، در اوایل سال ۲۰۱۴ در دل اعتراض عمومی به نابرابری و به تهاجمی که سرمایه داران و دول بورژوازی به طبقه کارگر و به کل جامعه سازمان داده بودند و تا کشتار کارگران معادن ماریکانا در آفریقای جنوبی نیز پیش رفتند تا بحران اقتصادی خود را تخفیف دهند، استاد اقتصاد دانشگاهی در فرانسه به نام توماس پیکتی ظاهراً «فرصت را درمیابد»، کتابی با عنوان «کاپیتال در قرن بیست و یکم» منتشر میکند. در جهت رفع نگرانی از بورژوازی و سخنگویان آن در مورد تبیین مارکس از آینده کاپیتالیسم، نظرات مارکس را بدون هیچ استدلالی در این یا آن مورد از تحلیل سرمایه، «قیامتگرا» و غلط از آب درآمد میخواند و حتی در مواردی نقل قولهایی جعلی را نیز به مارکس نسبت میدهد. در کنار آن به وجود نابرابری در سرمایه داری، نظم دلخواه و مورد علاقه خود، اعتراض میکند. خواستار تعدیل ثروت و بستن مالیات تصاعدی بر درآمد و سرمایه و ثروت ناشی از ارث میشود. این مجموعه در یک کتاب، در آن روزها در شرایط گسترش اعتراض عمومی به نابرابری، نه تنها باب طبع سوسیال دمکراتها و روشنفکران چپ

لیبرال که باب طبع رسانه‌ها و میدیای لیبرال و حتی بخشی از راست بورژوازی نیز بود. استاد اقتصاد دانشگاهی در فرانسه در یک کتاب هم از سرمایه دفاع و تمجید کرده بود و تلاش کرده بود به آن "چهره انسانی" بدهد، هم برای "رفع خطر" از آن در مقابل کمونیسم به مارکس تعرض کرده بود و هم در جهت ایجاد کاهش نابرابری در سرمایه داری، خواستار دخالت مجدد دولت در آن شده بود. اینها ظاهراً کافی بود تا بخشی از سوسیال دمکراسی، انگار گم شده خود را یافته اند، جلد بدلی سرمایه توماس پیکیتی را در هوا بقیانند تا آن را جای کاپیتال مارکس به جامعه قالب کنند که گویا کاپیتال آن کتاب بود، نه کاپیتال مارکس، و از آن به عنوان پروژه ای علیه بازگست مارکس استفاده کنند. در همیاری با این شوی اقتصادی، رسانه‌ها و مطبوعات لیبرال از جمله مطبوعاتی که بالاتر نیز به آن اشاره کردیم، همچنین میدیای مختلف از قبیل بی بی سی و سی ان ان و غیره به کار افتادند و فضا را برای هلهله و شادی اینها گرم کردند تا حاصل اوضاع بعد از بحران اقتصادی جهانی سال ۲۰۰۸ را به نفع طبقه بورژوا مصادره کنند. بدین منظور از دادن هیچ سرویسی به توماس پیکیتی زیر پوشش "تبیین جدیدش" از سرمایه، کوتاهی نکردند. حتی بیلاردی مانند بیل گیتس نیز از کتاب توماس پیکیتی استقبال کرد و نوشت که با همه نکات توماس پیکیتی موافق است. همراه اینها مسابقه مترجمین مختلف برای سهم بری از کالائی که روانه بازار شده بود، شروع شد. اما جار و جنجالی که راه انداختند زیاد طول نکشید. تمام شدن بی سر و صدای جریان پیکیتی و کتابش، بی اعتباری این پروژه علیه مارکس را، اثبات کرد. تاریخ مصرف هر دو هم با آن به سر رسید و محتوای آن نیز به بایگانی سپرده شد. واقعیت زمخت سرمایه در قرن بیست و یکم، توجیه‌گریهای بیمایه از آن و نویسنده آن را به حاشیه راند. اگر برای بخشی از سوسیال دمکراسی، کار توماس پیکیتی مجال جنجالی علیه بازگست مارکس را فراهم کرد، بخشی از چپ لیبرال بویژه نویسندگان نیولفت ریویو (New Left Review) و مانتلی ریویو (Monthly review) را که نقدشان از سرمایه از نقد نئوکلاسیکها فراتر نمی‌رود، شگفتزده کرد. دیدن یکی دو نقد سطحی از زبان توماس پیکیتی به عنوان یکی از سخنگویان نئوکلاسیکها از مکتب اقتصادی اش، آنان را چنان به وجد آورده بود که نه تنها هدف سیاسی پشت انتشار کتاب پیکیتی را نادیده گرفتند، بلکه در گسترش آن هیاو، عملاً به نفع او سهیم شدند. جان بلامی فاستر و میشل د. ییتز دبیر و دبیر راهنمای نشریه مانتلی ریویو نوشتند که فرمول پیشنهادی پیکیتی، "پیشی گرفتن نرخ بازدهی سرمایه از رشد"، "معضلی" را که ظاهراً تا حال متوجه آن نشده بودند برایشان حل کرده است و ظاهراً با کتاب پیکیتی پی بردند که سرمایه داری به نابرابری تمایل دارد! (نشریه نگاه، دفتر بیست و نهم، جان بلامی فاستر و میشل د. ییتز، "پیکیتی و بحران نئوکلاسیک"، ترجمه پرویز قاسمی).

\*\*\*\*\*

و اما چند کلمه در مورد نقد آن کتاب یعد از دو سال:

وقتی کتاب توماس پیکیتی منتشر شد من هم کنجکاو شدم، مثل خیلی‌ها، که بدانم آن کتاب با آن عنوان گنده اش ("کاپیتال در قرن بیست و یکم") راجع به چیست و در این مورد چه میگوید؟ کتاب را تهیه کردم اما به دلیل در جریان بودن پروسه معالجه، خواندن آن برایم مقدور نبود. وقتی بهبودی موقتی ای حاصل شد آن را خواندم و با یادداشت برداری مختصری تصمیم

گرفتم آن را نقد کنم. نه به این خاطر که حاوی نکات مهم و قابل طرحی از نظر اقتصادی بود و میبایست جواب میگرفت، بلکه اولاً به خاطر جاروجنگالی که با انتشار این کتاب علیه مارکس راه انداختند، ثانیاً به این خاطر که نشان دهیم وقتی که رسانه ها و میدیای بورژوازی افکار عمومی را شکل میدهند حتی عامیانه ترین نظرات اقتصادی را اگر بدانند که به ادامه سلطه بورژوازی و پوشاندن و توجیه استثمار طبقه کارگر کمک میکند، به عنوان «شاهکار اقتصادی» به جامعه قالب میکنند. کتاب «کاپیتال در قرن بیست و یکم» توماس پیکتی یکی از این نمونه ها است. به قول خواننده ای، یک کتاب Wonky (سطحی و ضعیف) از هر نظر، در یک روز تا حد یک «شاهکار» ارتقاء پیدا کرد! ثالثاً، به این امید که تلاشی باشد برای توجه دادن بیشتر نسل جوان کمونیست طبقه کارگر به ضرورت خواندن کتاب کاپیتال مارکس به عنوان پشتوانه محکم پراتیک کمونیستی برای تغییر وضع موجود.

با بازگشت مجدد بیماری در اوایل سال ۲۰۱۵، علیرغم یادداشت برداریهای سال قبل، با توجه به وضعیت جسمی ای که داشتم کلاً از این کار صرفنظر کردم. در چند ماه گذشته که باز بهبودی موقتی حاصل شد، به تشویق فاتح شیخ، علیرغم فشار جسمی زیاد، تصمیم گرفتم نکاتی را که در این نوشته میگذرد و در مورد آن کتاب از نظر من کفایت میکند، روی کاغذ بیاورم. چرا که آن کتاب، بسیار طولانی، به شدت تکراری و خسته کننده است. هرچند توماس پیکتی در جواب به منتقدین طولانی بودن کتابش گفته است که به این خاطر آن را طولانی نوشته است که خواسته است «سوخت و ساز سرمایه» را در ابعاد مختلفی شرح دهد (۶)! متأسفانه دوباره بیماری من عود کرده است با عوارضی شدیدتر از دفعه قبل. بنابراین اولین بخش آن را منتشر میکنم به این امید که بقیه آن را نیز در صورتی که بیماری مجال دهد به تدریج ادیت کرده و منتشر کنم. با این شرح کوتاه در مورد دو سال گذشته، نقد خود را با نگاهی به کتاب پیکتی شروع میکنم.

## کتاب پیکتی به اختصار

توماس پیکتی میگوید: کتاب او راجع به تاریخ «توزیع درآمد و ثروت» است (۷)، و بر اساس نگرش او به توزیع ثروت و بر مبنای فرمول او « $r > g$ » پیشی گرفتن نرخ بازگشت سرمایه از نرخ رشد (رشد عمومی اقتصاد) - و سهم بزرگتر سرمایه به این دلیل از درآمد ملی سالیانه - بنا شده است. این دو، در واقع محور کتاب توماس پیکتی را تشکیل میدهند. پیکتی علت افزایش درآمد قشر بالای سرمایه داران، یا به قول او قشر بالای جامعه را در مقایسه یا نسبت به درآمد ملی و نابرابری ناشی از آن را در اوایل قرن نوزدهم و بیستم و همچنین در ادامه در قرن بیست و یکم با فرمول «پیشی گرفتن نرخ بازدهی سرمایه از نرخ رشد»، توضیح میدهد.

این بخش از کتاب پیکتی، یعنی بخش مربوط به «تاریخ توزیع درآمد و ثروت»، به دلیل اینکه به شیوه تولید کاپیتالیستی که نحوه توزیع را تعیین میکند بیربط است و صرفاً از مقایسه آماری درآمد است و همچنین با مجموعه ای از مقایسه آماری دیگر در مورد حجم کالاهای تولید شده و یا نرخ رشد در این یا آن کشور در این یا آن دوره که با اطلاعات و نکات دیگری تنیده

شده است و حدود ۵۰۰ صفحه کتاب او را تشکیل میدهد، و بیشتر مصرف پرکردن کتاب او را داشته است، ارزش یک بار خواندن را هم ندارد. آوردن آمار در اثبات یک کار آکادمیک ایرادی ندارد، اما نابرابری احتیاجی به اثبات کردن ندارد.

در نتیجه برای درکی روشن تر از آنچه توماس پیکیتی در کتابش بعنوان "سوخت و ساز سرمایه" حول تاریخ توزیع سرهمبندی کرده است لازم است سطوح مختلف بحث را از همدیگر تفکیک کرد.

**اول:** دلیل سهم بالای سرمایه داران از سرمایه اجتماعی، از درآمد سالیانه یک کشور.

**دوم:** تراکم سرمایه در دست یک نفر یا یک عده یعنی توزیع ثروت اجتماعی میان خود سرمایه داران.

**سوم:** رابطه شیوه توزیع با شیوه تولید. چهارم: بازدهی سرمایه و درآمد از کار و درآمد از سرمایه! پنجم: چرا سرمایه میل به رکود دارد؟ هفتم: گسترش سرمایه با وجود رکود. هشتم سرمایه چیست و سرانجام بحث "بارآوری نهایی سرمایه" و محصول نهایی

اما قبل از آن لازم است به نکات دیگری از جمله آنچه پیکیتی به عنوان معضل سرمایه به دنبال آن بود، به شرایط و موقعیتی که آن را فرصتی برای طرح "تبیین جدید" خود از سرمایه مییابد و همچنین از نحوه استدلال او در مورد فرمول مورد نظرش اشاره کرد.

## ۱- معضل سرمایه

توماس پیکیتی، سرمایه داری را با هر تبیینی که از آن دارد، نظام دلخواه مورد نظر خود و خود را مدافع آن میداند. دنبال پیدا کردن راه کسب سود بیشتر و گسترش آن و به خیال خود دنبال معضل کنونی و رفع موانع آن میگردد. آن را در شکلگیری صفی از مدیران بالای شرکتها ( Super managers ) که درآمد بالایی به آنان تعلق میگیرد و ثروت ناشی از تقسیم ارث، آنچه که پیکیتی آن را "سرمایه داری پدرسالارانه" ( Patrimonial capitalism ) میخواند، جستجو میکند. به عدم تناسب درآمد مدیران بالا در ازاء راندمان کارشان و همچنین ثروت ناشی از ارث، اعتراض دارد. خواهان اقداماتی "تنبیهی" علیه آنان، از جمله با بستن مالیات تصاعدی بر ثروت بویژه ثروت ناشی از تقسیم ارث است.

اعتراض به حقوق بالای مدیران شرکتها و کارخانجات مختلف، شکلی از اعتراض عمومی موجود در جامعه در مورد نابرابری را منعکس میکند، اما به شدت توخالی و توهم زا است. مصرف بیرونی دارد در آرام کردن اعتراض طبقه کارگر و دیگر اقشار کم درآمد. توجه آنها را از خود سرمایه داری و مصائب و فقر و بیکاری و کاهش مداوم معاشی که به طبقه کارگر تحمیل کرده اند، منحرف میکند و آن را روی اعتراض به نمونها و ظواهر توهم زای آن متمرکز میکند. کارگر را به جای اینکه به سمت افزایش مزد خود سوق دهد، علیه مزد یک عده از مدیران بالا به کار میگیرد.

برای کارگر کاهش مزد این مدیران مساله نیست و نمیتواند باشد، میخواهند آن را کاهش دهند، میخواهند ندهند، مساله افزایش مزد خود کارگر است. چرا مزد کارگر را که در حد خط فقر و پائین تر از آن است اضافه نمیکنند؟ چرا وقتی نوبت مزد کارگر میرسد، روی بیست یا سی پنس در ساعت چانه میزنند؟ جهت انحراف کارگر از این و از مشکل معاش



خود، میگویند، دارند مزد مدیران را «کاهش» میدهند، دارند آن را «محدود» میکنند، دارند لایحه و مصوبه تصویب میکنند، تا کارگر را در مورد خواست افزایش مزد خود با آن ساکت کنند. میدانند هیچ مصوبه و لایحه ای مانع حقوق بالای بخشی از مدیران بالای شرکتها و کارخانجات و غیره نمیشود، دهها راه برای جبران آن پیدا خواهند کرد. چرا که صاحبان و سهامداران شرکتها نفع خود را در این میبینند. سود سرشاری را که این مدیران بویژه در قبال تشدید کار کارگران، روزانه و به شیوه های مختلف نصیب آنان میکنند، می بینند. میخواهند عده ای از این مدیران را به هدف کسب سود بیشتر در رقابت با سرمایه بغل دستی، و علیه کارگران شریک کنند. کارکرد این مدیران را برای سرمایه داران و شرکتهای مختلف، در بخش نهائی با فاکتهای مستند، نشان خواهیم داد.

محافل طبقه حاکمه بورژوا و روسای دولتها و حتی بعضی از سرمایه داران نیز بدین منظور بویژه این روزها هرازگاهی در مورد حقوق بالای صفی از مدیران و کاهش درآمد بالای آنان هشدارهای توخالی میدهند و کار بروال سابق ادامه پیدا میکند. چراکه موقعیت کنونی صفی از مدیران بالای شرکتها، جزو کارکرد خود سرمایه داری یعنی افزایش رقابت است. افزایش رقابت حقوق مدیران شرکتها و کارخانجات مختلف را بالا میبرد اما در مورد کارگر اثر معکوس دارد و آن را کاهش میدهد. همچنین تقسیم ثروت و مالکیت ارثی بین فامیلهای خود یکی از راههای افزایش سرمایه داران منفرد است، لذا نه «معضل» کنونی سرمایه اینهاست و در نتیجه راه حل آن، بستن مالیات تصاعدی پیشنهادی پیکتی، نیز توهمی بیش نبود. آزاد گذاشتن سرمایه و ثروتهای سرمایه داران منفرد و برخورداری رسمی و تلویحی آنان حتی از معافیت مالیاتی به روشها و شیوه های مختلفی از طرف دول بورژوازی، بیانگر شکست این نوع توهمات است که سخنگویان اقتصاد سیاسی، پیکتی و امثال پیکتی، در توجیه استثمار طبقه کارگر تحت نام تعدیل در نابرابری، در میان طبقه کارگر و در جامعه رواج میدهند.

توماس پیکتی از یک طرف به علت اغتشاش فکری و ناتوانی خود در اثبات آنچه که میگوید، از طرفی دیگر بی مایه و عامیانه بودن بودن قد علم کردن او در مقابل مارکس و عجز او حتی در انطباق تحلیل اقتصادی خود از اقتصاد سیاسی با نابرابری مورد اعتراض در آن، تاب مقاومت در مقابل نقدهای همراه با تشویق و تقدیر عده ای را نیز نیاورد. ناچار شد بگوید که منظورش را بد فهمیده اند، و فرمول خود، آنچه او «فرمول اصلی سرمایه» و یک «واقعیت غیر قابل بحث» میخواند، را پس بگیرد:

«روشی که من رابطه بین  $(r > g)$  را به عنوان نابرابری ثروت بیان کردم در بحثی که کتاب من حول آن صورت گرفته است به خوبی گرفته نشد - حتی در پلمیکهای پژوهشگران اقتصادی. در این مقاله، من به بعضی از تمهای کتابم باز میگردم و تلاش میکنم که در این مورد ابهام زدائی کرده و روی مباحث حول این تمها تمرکز کنم. برای مثال، من به فرمول  $(r > g)$  به عنوان تنها و حتی اولین ابزار در نظر گرفتن تغییرات در درآمد و ثروت در قرن بیستم یا برای پیش بینی مسیر درآمد و نابرابری ثروت در قرن بیست و یکم، نگاه نمیکنم. تغییرات نهادی و شوکهای سیاسی - که میتواند به عنوان عوامل بزرگ درون زا در ایجاد نابرابری و گسترش این پروسه نگاه شود، نقش بزرگی در گذشته و احتمالاً در آینده بازی میکند. بعلاوه، من بطور حتم عقیده

ندارم که  $(r > g)$  ابزار مفیدی باشد برای بحث افزایش نابرابری درآمد از کار: مکانیزمها و سیاستهایی هستند که اینجا خیلی مربوط تر هستند، برای مثال، عرضه و تقاضای مهارتها و آموزش“ (۸).

مهارت و آموزش، آنچه که عده ای از سخنگویان چپ لیبرال در “نیولفت ریویو” و “مانتلی ریویو” را ذوق زده کرده بود که به زعم آنان توماس پیکتی در این مورد سنت شکنی کرده و دوستان نئوکلاسیک خود را نقد کرده و حتی از قول او اضافه میکردند که گویا منظور پیکتی این بود که مبارزه طبقات سهم نیروی کار را تعیین میکند، دوباره به “قلب تحلیل اقتصادی” پیکیتی بازگشت.

## ۲- فرمول “ $(r > g)$ پیشی گرفتن نرخ بازگشت سرمایه از نرخ رشد”

به این فرمول بعدا برمیگردم، اینجا فقط به نحوه “استدلال” توماس پیکتی در این مورد اشاره میکنم. اگر توماس پیکتی حتی در حد یک کار آکادمیک، غلط یا درست، فرمول مورد نظر خود، “پیشی گرفتن نرخ بازگشت سرمایه از نرخ رشد”،  $(r > g)$  مستدل میکرد، برای مثال نشان میداد که چه رابطه ای بین رکود اقتصادی و افزایش نرخ بازگشت سرمایه وجود دارد؟ یا چرا سرمایه داری میل به رکود دارد؟ میشد گفت که اهمیتی برای کار آکادمیک خود قائل شده بود. ادعایی که با تکرار صرف و مکرر آمار یا با غیرقابل بحث خواندن یک فرمول “اثبات شود”، نتیجه ای جز ادعان خود مدعی به پوچ بودن آن، برایش در بر نخواهد داشت. توماس پیکتی هم از این لحاظ در کار آکادمیک خود ناموفق ماند و هم با نسبت دادن نقل قولهای جعلی به مارکس، پرنسیپ یک کار آکادمیک را نیز رعایت نکرد.

فرمولها کم نیستند. روش ما هم رفتن دنبال این فرمولها نیست. از نظر ما معیار ارزش کار علمی و فکری هر کسی در این است که از چه بنیانهایی دفاع میکند. وقتی کسی از سرمایه صحبت میکند آیا به سرمایه بعنوان یک رابطه اجتماعی نگاه میکند و رابطه ویژه ای میان سرمایه و کار برقرار میکند یا نه یا اینکه با نقد نیم بندی به این یا آن نمود ظاهری از سرمایه داری، آن را برای طبقه بورژوا توجیه میکند. اعتراض به نابرابری و در همان حال پوشاندن منشاء سود و ثروت بورژوازی که چیزی جز استثمار طبقه کارگر نیست، چیزی جز توجیه خود نابرابری مورد اعتراض و دفاع از بنیانهای نظام مبتنی بر استثمار کار مزدی نیست.

نگاهی به نحوه استدلال توماس پیکتی در این مورد، “پیشی گرفتن نرخ بازگشت سرمایه از نرخ رشد”، خالی از لطف نخواهد بود. پیکتی قانون یا فرمول مورد نظر خود  $(r > g)$  در صفحه ۳۵۳ کتابش زیر تیتیر چرا بازدهی سرمایه از رشد بیشتر است؟ چنین توضیح میدهد:

“این یک واقعیت تاریخی غیرقابل بحث است که  $r$  نرخ بازدهی سرمایه حقیقتاً از  $g$  نرخ رشد اقتصادی در سرتاسر یک دوره زمانی طولانی، بیشتر بود.“ (۱۰). چرا؟ “دلایل” آن را در صفحه ۳۵۱ کتابش زیر تیتیر مکانیسم بازگشت سرمایه، چنین توضیح داده است:

“اولین دلیل برای حد بالای تمرکز ثروت در جوامع سنتی زراعی و در یک مقیاس وسیعتر در همه جوامع قبل از جنگ جهانی اول (به استثنای جوامع پیشگامی که ... ) این است که در (آن جوامع)، جوامع با رشد پائین، نرخ بازگشت سرمایه مشخصا و ادامه دار بالاتر از نرخ رشد بود” (11).

“یک واقعیت غیر قابل بحث” میشود استدلال نظری و جوامع قبل از جنگ جهانی اول، “سنتی و زراعی بودند و رشد پائین بود”، میشود دلایل و شواهد تاریخی! با “غیرقابل بحث بودن یک واقعیت” و “جوامع سنتی و زراعی” دیگر چه نیازی به استدلال است.

در مورد تاریخ توزیع هم که توماس پیکتی پاراگراف اول کتابش را با آن شروع کرده است، چنین میگوید: “توزیع ثروت یکی از مسائل وسیعا مورد بحث و مورد مناقشه امروز است. اما ما حقیقتا در مورد تکامل آن در طولانی مدت چه میدانیم؟ آیا دینامیسم انباشت سرمایه خصوصی به طور اجتناب ناپذیری به تمرکز ثروت در دست عده ای، آنطور که مارکس در قرن نوزدهم به آن باور داشت، میانجامد؟ یا تعادل نیروهای رشد، رقابت و گسترش تکنولوژی در مرحله بعدی گسترش خود به کاهش نابرابری و هارمونی (هماهنگی) بیشتری در میان طبقات، آنطور که سیمون کوزنتس (Simon Kuznets) در قرن بیستم فکر میکرد، می انجامد؟ (۱۲)

هرچند که سیر انباشت سرمایه فی الحال جواب سوال توماس پیکتی از مارکس را بدون نیاز به هیچ توضیحی داده است، فعلا از آن میگذریم و بعدا در جای خود به آن و به آنچه پیکتی به مارکس نسبت داده بود، برمیگردیم. بحث انکار توزیع یا تولید و یا متعادل شدن سرمایه در اشتغال کامل، و یا هارمونیزه شدن سرمایه در سیر گسترش خود به عنوان بخشی از تبیین نئوکلاسیکها از اقتصاد سیاسی، بسیار قدیمی است بویژه اکنون فاقد هر نوع اعتباری است. نه طرح آن و نه حتی نقد آن هنری محسوب نمیشود، مگر نزد بعضی از سخنگویان چپ لیبرال در مانتهی ریویو. توماس پیکتی باتوجه به اینکه خود از این مکتب تغذیه شده است، مجبور میشود در همان دایره بچرخد. نمیتوان تکه هایی از همان مکتب اقتصادی را علیه آن به کار برد و آن را به عنوان “نوآوری” فروخت. وقتی خود توماس پیکتی مساله توزیع را بدون رابطه آن با شیوه تولید که نحوه توزیع را تعیین میکند، در رابطه ای به نام “درآمد و سرمایه” (Income and Capital) یا شکاف بین “درآمد از کار و درآمد از سرمایه” (Income From Labor and Income From Capital) توضیح داده است، به همین دلیل هم بحث او هم در مورد “تاریخ توزیع” و توزیع مورد نظرش نیز بدون ارتباط با شیوه تولید کاپیتالیستی، پا در هوا است.

### ۳- مقایسه سهم بالای سرمایه داران به نسبت در آمد سالیانه

محاسبه کردن سهم بالای سرمایه داران در مقایسه با درآمد سالانه یا ملی یک کشور، کاری است که سالیانه توسط موسسات دول بورژوا نیز انجام میگردد. از جمله آمارهایی که توماس پیکتی و همکاران او از مراکز آمار کشورهای اروپائی یا آمریکا در این مورد جمع آوری کرده اند. این آمارها وجود داشتند. بخشی از آن را عده ای از سخنگویان بورژوازی بر اثر اعتراض عمومی به نابرابری بعد از بحران جهانی سرمایه منتشر ساختند. این مقایسه، شکاف سهم سرمایه داران و طبقه کارگر و دیگر اقشار جامعه

را از ارزش درآمد ملی یک کشور نشان میدهد، اما چیزی راجع به اینکه چرا سهم سرمایه داران از درآمد سالیانه یک کشور بسیار بالاست، یا چه اهمیاتی به سرمایه داران امکان داده و امکان میدهد که بخش اعظم درآمد سالیانه یک کشور را از آن خود کنند، نمیگوید. همچنین نه تنها یک کلمه در مورد انباشت سرمایه سرمایه داران، تبدیل مداوم بخشی از ارزش اضافی یعنی منشاء سود آنان به سرمایه و اضافه شدن آن به سرمایه قبلی به جامعه نمیگوید، بلکه به نوبه خود آن را از طبقه کارگر نیز کتمان میکند. دقیقا مشابه همان کاری که توماس پیکتی زیر نام نابرابری با فرمول خود، "پیشی گرفتن نرخ سرمایه از نرخ رشد"، کرده است. این آمارها را، چون بی ضررند، خود سرمایه داران هم منتشر میکنند. به یک نمونه در این مورد توجه کنید: نیک هانوئر بیلاردر آمریکائی در سال ۲۰۱۴ قبل و یا همزمان با توماس پیکتی در این مورد، دقیق یا نادقیق، در مطلبی که در نشریه "پولیتیکو" منتشر شد چنین میگوید: "در سال ۱۹۸۰، هشت درصد درآمد آمریکا در اختیار یک درصد جامعه بود و سهم نیمه پایین جامعه از درآمد هجده درصد بود. امروز آن یک درصد، بیست درصد درآمد را در اختیار دارد و آن پنجاه درصد دوازده درصد درآمد را." او در ضمن به ثروتمندانی مثل خود هشدار می دهد که از خواب بیدار شوند چون این وضعیت دوام نخواهد داشت"

کار توماس پیکتی هم در این مورد با همه دنگ و فنگ و ادعایی که راه انداخت در بهترین حالت در حد افشاگری نیک هانوئر در مورد سهم سرمایه داران در مقایسه با یا نسبت به ارزش درآمد سالیانه یک کشور است. چرا که توماس پیکتی هم جز در این حد چیز بیشتری نگفته است.

در مورد نابرابری هم استیفن هاو کینگ (Stephen Hawking) هر چند رشته او فیزیک نظری است اما نسبت به جامعه و سرنوشت و آینده بشر در آن علاقمند است اخیرا اظهار نظر کرده است. میگوید: "....ما در جهانی از نابرابری پایان نیابنده زندگی میکنیم که در آن شمار زیادی از انسانها شاهد آنند که نه فقط استانداردهای زندگی شان، بلکه توانایی گرداندن زندگیشان در اصل، در حال ناپدید شدن است." میگوید: "... برای من توانایی استفاده از فن آوری برای مکالمه و ارتباط گیری تجربه ای رهاییبخش و مثبت بوده است. بدون آن، نمیتوانستم طی سالیان طولانی گذشته به کارم ادامه دهم." میافزاید: اما تکنولوژی باعث بیکار شدن انسان میشود و سرانجام در مورد خطری که سرمایه کره زمین را تهدید میکند، نیز هشدار میدهد. که واقعی تر از بحث نابرابری توماس پیکتی است که خود را استاد اقتصاد میداند و خیال داشت کتاب خود را جای کاپیتال مارکس قرار دهد.

اگر اقلیتی سرمایه دار، حال هر چند درصد، با هر درجه از رشد اقتصادی و درآمد سالیانه داخلی، بخش اعظم ارزش در آمد سالیانه یک کشور را تصاحب میکنند تنها به این دلیل است که ابزارهای تولید اجتماعی را تصاحب کرده و در تملک خود گرفته اند. رشد درآمد سالیانه داخلی یک کشور، زیاد یا کم، آنچه به سرمایه داران امکان داده و امکان میدهد که هر سال سهم بزرگ خود را از کل تولید اجتماعی، درآمد ملی، سالیانه یک کشور برای خود از قبل تضمین کنند، تنها به این علت است که ابزارهای تولید اجتماعی را در تملک خود گرفته اند. ثروت اجتماعی را سالیانه کسانی که وسایل تولید و کنترل تولید اجتماعی

را در تملک خود دارند بین خود و طبقه کارگر تقسیم میکنند. سهم آنها از تولید صورت گرفته در سالی که در جریان است و از کار مجانی کارگر در سال بعد، به دلیل تصاحب وسایل تولید و تولید توسط سرمایه داران، فی الحال معلوم است. طبقه کارگر هم چیزی ندارد جز اینکه با ارائه کار زنده خود قول معاش روزانه خود را در سال بعد از سرمایه داران دریافت کند. این واقعیت را نمیتوان زیر پوشش آمار و محاسبه ریاضی و «پیشی گرفتن نرخ بازگشت سرمایه به نسبت ارزش درآمد ملی یک کشور» از طبقه کارگر پنهان کرد.

مشاهده گسترش فقر و گرسنگی اکثریتی از جامعه در یک قطب و تلاش سرمایه داران در رقابت با هم برای پرکردن کیسه خود و رساندن انباشت سرمایه خود در «حد دلخواه» در قطبی دیگر، امروزه به دانش اقتصادی زیادی نیاز ندارد، قابل مشاهده است.

#### ۴- تراکم سرمایه در دست یک یا عده سرمایه دار، توزیع کل ثروت اجتماعی میان سرمایه داران

تراکم نجومی ثروت اجتماعی در دست یک نفر، یک عده، و یا ادغام دو یا چند شرکت بزرگ از چه معادله ای در میاید؟ اینجا دیگر «پیشی گرفتن نرخ بازگشت سرمایه از نرخ رشد» مورد نظر پیکتی به بن بست میخورد. لذا وقتی از او در مورد علل انباشت و متمرکز شدن سرمایه سی و سه میلیاردی در دست خانم لیلیان بتانکور صاحب (L,oreal) می پرسند یا به مجله «فوربس» که در آخرین گزارش خود می نویسد در سال ۲۰۲۰ سرمایه پانصد سرمایه دار نه در مقیاس یا مقایسه با درآمد داخلی سالیانه یک کشور، که در مقیاس جهانی برابر با درآمد نصف ساکنین کره زمین خواهد شد، عاجز از بیان آن با فرمول خود، جواب میدهد که این ساده کردن مساله است!

مارکس مشابه انباشت و متمرکز شدن سرمایه سی و سه میلیاردی در دست خانم لیلیان بتانکور صاحب (L,oreal) یا متمرکز شدن سرمایه هشتاد میلیاردی نزد آقای بیل گیتس صاحب (Microsoft) را که توماس پیکتی در کتابش از آنان نام برده است، و تاثیر آن بر تسریع انباشت سرمایه و افزایش رقابت میان سرمایه داران و کاهش تقاضای نیروی کار، در کاپیتال چین توضیح داده است:

«پراکندگی کل سرمایه اجتماعی میان سرمایه داران منفرد و قدرت دافعی که اجزای آن را از همدیگر دور میکند، در جهت عکس جذب آنها عمل میکند. این (پراکندگی)، دیگر به معنای تراکم ساده وسایل تولید و سلطه آن بر کار، که با انباشت یکسان گرفته میشود، نیست. تراکم سرمایه هائی که فی الحال شکل گرفته اند، به معنی سلب استقلال فردی آنهاست، سلب مالکیت سرمایه دار از سرمایه دار است، تبدیل بسیاری از سرمایه های کوچک است به چند سرمایه بزرگتر. این پروسه با پروسه قبلی که پیش شرط یا مستلزم تغییری در توزیع سرمایه های قبلی و در حال کار است فرق میکند؛ لذا میدان عمل آنها بوسیله رشد مطلق سرمایه اجتماعی، یعنی بوسیله مرزهای مطلق انباشت، محدود نمیشود. سرمایه به این دلیل به مقدار بسیار عظیم در دست یک نفر جمع میشود چون دستهای دیگری در جای دیگری آن را از دست داده اند.» کاپیتال، صفحه ۵۸۶ (14)

مارکس در بحث مربوط به قانون عام انباشت سرمایه، این وضعیت را، که نهایتاً به ایجاد شرکتهای سهامی و انحصارات منجر میشود در عملکرد دو اهرم قدرتمند سیستم کاپیتالیستی، رقابت و سیستم اعتبار، توضیح میدهد. میگوید، رقابت جنگ خود را از طریق ارزان تمام کردن قیمت کالاها پیش میبرد و ارزان تمام کردن کالاها به گسترش بارآوری کار و مقیاس بالای تولید بستگی دارد. همچنین گسترش سریع تولید سرمایه داری، آن حداقل سرمایه ای را که سرمایه دار برای پیش بردن بیزنس خود لازم دارد به سرعت بالا می برد. در نتیجه وقتی سرمایه های فی الحال تراکم یافته وارد عرصه تولید مدرن میشوند، بخشهایی از سرمایه های کوچکتر یا طعمه فاتحین خود شده و یا از صحنه ناپدید میشوند. آنچه مارکس آن را سلب مالیکت سرمایه دار از سرمایه دار مینامد. همچنین اعتبار که منابع پولی زیادی را در سطح جامعه پخش میکند، در ادامه خود به صورت اهرم خطرناکی علیه خود سرمایه داران در رقابت با هم و در تراکم سرمایه در دستان عده کمتری، در میاید و باعث ایجاد بحرانی دیگری در سرمایه میشود.

## ۵- پروسه کار، تولید اضافی، کار اضافی.

حال که توماس پیکتی ادعای تبیین "سوخت و ساز سرمایه در ابعاد مختلف را" کرده است، در خاتمه این بخش به طور بسیار مختصر به سه نکته، پروسه کار، تولید اضافی و کار اضافی، اشاره میکنیم.

در کتاب توماس پیکتی یک کلمه هم در مورد پروسه کار، در حالی که او ادعای تحلیل سوخت و ساز سرمایه را در ابعاد مختلف داشت، پیدا نخواهید کرد.

پروسه کار در همه شیوه های تولید جهان مشترک است.

توماس در این مورد نه در سرمایه داری و نه در مورد همان "جوامع سنتی و زراعی ماقبل جنگ جهانی اول" مورد نظرش، چیزی نگفته است. اگر پروسه کاری وجود داشته و وجود دارد، این پروسه در تولید سرمایه داری چگونه است و چگونه عمل میکند - اگر کسی ادعا میکند که در مورد سوخت و ساز سرمایه کتاب نوشته است؟

تولید اضافی

مساله دیگر در همین رابطه تولید اضافی است. در جامعه ای اگر تولید هست، تولید اضافی هم بخشی از آن است. بدون تولید اضافی بازتولیدی و بدون بازتولید، تولیدی موجود نخواهد بود. همین تولید اضافی زمینه ایجاد طبقه و سپس ایجاد دولت شد. دولت هم برای این بوجود آمد که از آن بخشی از جامعه که تولید اضافی، محصول کار دیگران را تصاحب میکردند، دفاع کند. وظیفه اصلی دول بورژوازی هم در اساس این است که از سرمایه داران و کارفرمایان که تولید اضافی جامعه را تصاحب میکنند دفاع کنند. یک جا با توسل به پارلمان و دادگاه و زندان و غیره، جایی دیگر با استبداد سیاسی و زور سرنیزه. در کشوری مانند ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، در کنار سرنیزه، اسلام و خفقان اسلامی را نیز به کمک گرفته اند تا از سرمایه و از تصاحب این تولید اضافی در مقابل طبقه کارگر و تحمیل کار ارزان بر این طبقه دفاع کنند. بی حقوقی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی را در همین راستا به کل جامعه نیز تسری داده اند.

در برده داری، برده دار خرج زندگی روزانه برده را میداد، تولید اضافی مال برده دار بود. در جامعه فئودالی، رعیت روی زمین فئودالی کار میکرد. بخشی از محصول کار سالیانه خود را با بیگاری و به شیوه های دیگری تحویل خان فئودال میداد. در سرمایه داری این تولید اضافی، چگونه تولید میشود؟ کجا میرود؟ چه طبقه ای آن را تصاحب کرده؟ و چگونه تصاحب میشود؟ توماس پیکتی که ادعای تبیین سوخت و ساز سرمایه داری را داشت، یک کلمه هم در مورد تولید اضافی و اینکه وجود دارد یا نه و یا چگونه تصاحب میشود ننوشته است. یا باید میگفت که در سرمایه داری تولید اضافی وجود ندارد و یا اگر وجود دارد علی القاعده میبایست میگفت که این تولید اضافی چگونه تولید میشود و کجا میرود؟ توماس پیکتی ترجیح داده است که اساسا در مورد تولید سکوت کند تا در این مورد هم چیزی نگوید.

## کار اضافی

با یک مقایسه ساده میتوان مقیاس تصاحب کار اضافی روزانه بخش شاغل جامعه را توسط طبقه بورژوا نشان داد. سرمایه دار در هر روز کار، با هر چند شیفت، نیروی کار کارگر و وسایل تولید را یکجا وارد تولید میکند و محصول جدیدی بوجود میآورد. با ضرب کردن یک روز کار کارگران یک کشور و یا کل کارگران جهان، کار اضافی تولید شده توسط بخش شاغل طبقه کارگر را میتوان نشان داد. برای مثال، اگر از هفت میلیارد و چند صد میلیون جمعیت جهان سه میلیارد آن شاغل باشند. این تعداد ضربدر هشت ساعت کار در روز برابر خواهد بود با بیست و چهار میلیارد ساعت کار در روز. از این مقدار فرض کنیم که با چهار میلیارد ساعت کار در روز کلیه وسایل معیشت روزانه کارگر از قبیل خورد و خوراک و ماشین و کرایه خانه و غیره و غیره را میتوان تولید کرد. میماند بیست میلیارد ساعت کار در روز. این بیست میلیارد ساعت کار در روز، کار اضافی کارگر، یا همان ارزش اضافی است که توسط سرمایه داران تصاحب و میان آنان تقسیم میشود. در نتیجه هرچقدر مقدار کار اضافی کارگر بیشتر و مقدار کار لازم او کمتر باشد، سهم سرمایه دار از کار اضافی و از محصول نهایی بیشتر خواهد شد. جدال و کشمکش دائمی و روزانه طبقه کارگر و سرمایه دار بر سر این سهم بردن از محصول نهایی است که به وسعت جهان بدون وقفه ادامه دارد. منظور کمیت مطلق محصول نهایی نیست، منظور سهم کارگر و سهم سرمایه دار از محصول نهایی است. به این دلیل سرمایه دار مدام تلاش میکند که کار اضافی کارگر را بیشتر و کار لازم او را کمتر کند. خواه از طریق افزایش ساعات کار و یا افزایش تعداد کارگران. اگر افزایش ساعات کار ممکن نشود و یا افزایش کارگران موازنه بین سرمایه ثابت و سرمایه متغیر را به ضرر سرمایه متغیر و لذا کاهش نسبی نرخ سود سرمایه، تغییر دهد، با استفاده از تکنولوژی و بارآوری کار و تشدید کار همزمان با اضافه کردن ساعات کار و یا اضافه کاری، سهم خود را از محصول نهایی یعنی تصاحب کار اضافی کارگر بیشتر میکند. این مقایسه، واقعیت شدت استثمار طبقه کارگر و فقر اکثریت عظیمی از جامعه و درجه تصاحب هر روزه سرمایه داران از کار اضافی کارگر، ثروت اجتماعی تولید شده توسط بخش شاغل طبقه کارگر را نشان میدهد.



بحث ما این نیست که توماس پیکتی از پروسه تولید یا ارزش اضافی و یا تولید اضافی چیزی نمیداند یا نشنیده است، یا سرمایه رابد فهمیده است، مساله نگرش و تحلیل پیکتی و امثال او از اقتصاد بورژوائی به عنوان سخنگویان این اقتصاد است. نگرشی که از چشم سرمایه دار منفرد به سرمایه نگاه میکند. وقتی سرمایه را نه محصول کار اجتماعی و به این اعتبار یک رابطه اجتماعی، بلکه آن را در شکل عام ثروت یعنی پول و وسایل کار، ماشین آلات و کارخانه میبیند و کارگر را نیز به عنوان ابزار کار، رابطه ویژه میان سرمایه و کار را از آن حذف میکند، آنچه که "هنر" علم اقتصاد بورژوائی بوده است تا منشاء ثروت جامعه بورژوائی را که چیزی جز استثمار نیروی کار کارگر نیست، با آن بپوشاند. به این، توهم پیکتی به خود و با آمارها و فرمول خود و حرص شهرت و "زرنگی" او در بهره برداری از فرصت پیش آمده در شرایط اعتراض عمومی به نابرابری را اضافه کنید، وقتی که توهمات او با واقعیت زمخت منجلابی که سرمایه داری به طبقه کارگر یعنی اکثریت عظیم بشریت امروز تحمیل کرده است برخورد میکند، او را که در خیال جایگزینی کتاب خود به جای کاپیتال مارکس بود در منگنه تناقضات خود گیر میدهد. ناچار میشود تعارفی را که زیر نام اعتراض به نابرابری به کار خود داده بود کنار بگذارد و در آخرین مصاحبه اش در برنامه "Hard Talk"، بی بی سی انگلیسی، رک و صریح از سرمایه داری دفاع کند.

ادامه دارد...

۱۳ دسامبر ۲۰۱۶

زیرنویسها:

- 1-23 October 2008 The Guardian – not the death of capitalism, but the birth of new order.
- 2- Described the economic model that has dominated the world for a generation at a cost of endemic instability, rampant inequality and environmental devastation. Washington, New Orleans, ... New York socially compare with Nairobi , Kenya and Ivory and Abidjan . New York Times 26 October 2008: Worker are losing their jobs by tens of thousands.
- 3- Economist: in past 25 years of market liberalisation, hundreds of millions of people have been lifted out of absolute poverty and speculated that it is decade my see fastest growth of income per head in history.
- 4- The Times warned its readers on Tuesday over a portrait of Karl Marx while recession kicks in the ideologues of capitalism.
- 5- When the rate of return of capital exceeds the rate of growth of output and income, as did in nineteenth century and seems quite likely to do again in the twenty- first, capitalism automatically generates arbitrary and unsustainable inequalities that radically undermine the



meritocratic values on which democratic societies are based. P1 ,introduction , second paragraph.

6- al reason that my book is relatively long is that I try to offer a relatively detailed, multidimensional history of capital and its metamorphosis. Piketty , Journal of Economic Perspectives, no 1

7- My book is primarily about the history of the distribution of income and wealth  
 8-the way in which I perceive the relationship between  $r > g$  and wealth inequality is often not well-captured in the discussion that has surrounded my book—even in discussions by research economists. In this essay, I will return to some of the themes of my book and seek to clarify and refocus the discussion concerning those themes. For example, I do not view  $r > g$  as the only or even the primary tool for considering changes in income and wealth in the 20th century, or for forecasting the path of income and wealth inequality in the 21st century. Institutional changes and political shocks—which can be viewed as largely endogenous to the inequality and development process itself—played a major role in the past, and will probably continue to do so in the future. In addition, I certainly do not believe that  $r > g$  is a useful tool for the discussion of rising inequality of labor income: other mechanism and policies are much more relevant here, for example, the supply and demand of skills and education.   
 \_Journal of Economic Perspectives—Volume 29, Number 1.

9 - نشریہ نیولیفٹ ریویو شماره ۸۵ آوریل ۲۰۱۴ و نہم، رضا جاسکی، دینامیک نابرابری - توماس پیکتی نگاہ - دفتر بیست

10- It is an incontrovertible historical reality that  $r$  was indeed greater than  $g$  over a long period of time. Piketty, Page353.

11- the primary reason for hyperconcentration of wealth in traditional agrarian societies and to a large extent in all societies prior to World War 1.....is that low – growth societies in which the rate of return of capital was markedly and durably higher than the rate of growth. Page 351.

12 The distribution of wealth is one of today’s most widely discussed and controversial issue. But what do we really know about its evolution over the long term? Do the dynamics of private capital accumulation inevitably lead to the concentration of wealth in ever fewer hands, as Carl Marx believed in the nineteenth century? Or do the balancing forces of growth, competition, and technological progress lead in later stages of development or reduce inequality and greater harmony among classes, as Simon Kuznets thought in the twentieth century.

13-because the significance of inequalities of wealth differs depending on whether those from inherited wealth or saving. Page 19

14- This splitting of the total social capital into many individual capitals or the repulsion of its fraction one after another, is counteracted by their attraction. This last does not mean that simple concentration of the means of production and of the command over labour, which is identical with accumulation. It is concentration of capitals already formed, destruction of individual independence, expropriation of capitalist by capitalist, transformation of many small into few large capitals. This process differs from the former in this, that it only presupposes a change in the distribution of capital already to hand, and functioning, its field of action is therefore not limited by the absolute growth of social wealth, by the absolute limits of accumulation. Capital grows in one hand to a huge mass in single hand, because it has in another place been lost by many.. Marx, capital page 586

15-Reflections on Capital in the Twenty-First Century, Journal of Economic Perspectives—Volume 29, Number 1—Winter 2015.



## در جستجوی «معضل» سرمایه داری؟

خوشحالم از اینکه بعد از مدتها فرصتی دست داد که بخش دوم، بخش پایانی، نقد خود را از پیکیتی ادیت کرده و منتشر کنم. در بخش قبلی، در مقدمه آن، گفتم که پیکیتی را باید در متن رویدادهای بعد از بحران جهانی سرمایه در ۲۰۰۷-۲۰۰۸ گذاشت و علت رو آمدن او و جارنجالی را که حول او و کتابش راه انداختند، در این بطن توضیح داد. حدود دو سال بعد از انتشار کتاب پیکیتی، ۵ یا ۶ نفر از اقتصاد دانان بورژوا، نظیر پیکیتی، کتابی را به نام «بعد از پیکیتی» منتشر کردند. نه کسی چیزی در مورد آن نوشت، نه توجه کسی را جلب کرد و نه روزنامه ای سرویسی به آن داد. آن روزها گذشته بود، و پیکیتی و کتابش نیز، مدتها بود به بایگانی رفته بودند. بورژوازی عموماً بویژه بورژوازی کشورهای اروپای غربی، آن روزها به یک نوع «فیل هوا کردنی» احتیاج داشت که با آن رویدادهای بعد از آن بحران را از سر بگذرانند که در آن سخنگویان خود سرمایه ناچار شدند از مرگ سرمایه بگویند، بگویند حق با مارکس بود، و هفته نامه «کونومیست»، یکی از خط دهندگان سرمایه، نوشت که سرمایه داری در چهار قرن گذشته، مصائب، خسارات و لطمات جبران ناپذیری را بر جامعه و بر بشریت و محیط زیست وارد آورده است. پیکیتی محمل این نیاز بورژوازی شد.

دربخش اول، همچنین در مورد محتوای کتاب پیکیتی، توزیع و سهم بری ۶۰-۷۰ درصدی سرمایه داران از درآمد ملی کشورهای سرمایه داری غربی در قرن نوزدهم و بیستم و یکم، که اساس کتاب او را تشکیل میدهد، گفتم که پیکیتی به جای مراجعه به واقعیت عینی، سطله سرمایه داران بر وسایل تولید و تولید اجتماعی و توزیع بر این مبنا، آن را به یک مقایسه آماری و نتیجه گیری کاملاً ذهنی ای از آن، «پیشی گرفتن نرخ بازدهی سرمایه از نرخ رشد» نسبت میدهد. و تاریخ توزیع و خود توزیع را هم بدون ربط آن به شیوه تولید، بر اساس تقسیم درآمد، به درآمد از کار و درآمد از سرمایه توضیح میدهد. بخش اول همچنین موارد دیگری را هم پوشانده است که نیازی به تکرار آن در اینجا نیست.

در این بخش، یک بار دیگر روی این نکات و نکات دیگری از جمله نتیجه گیری عمومی پیکیتی از «معضل سرمایه در قرن بیست و یکم» مکث خواهیم کرد. همین جا لازم است یک بار دیگر یادآور شوم که کل تبیین پیکیتی تحت نام سرمایه در قرن

بیست و یکم چیزی حزن‌ناخوار کردن نگرش و بیان بورژوازی در مورد سرمایه، آنهم در قالب نئوکلاسیکی آن نیست که با مدلها و شیوه‌هایی کاملا ابتدائی بیان شده‌اند. اگر ادعاهای گنده پیکیتی و جار و جنجالی که حول آن راه انداختند نبود، مثل هر نظر و کتابی که هرازگاهی اقتصاد دانان بورژوا در مورد سرمایه داری نوشته و یا منتشر میکنند که به جدیدترین نمونه آن پیشتر اشاره کردم، نیازی به جدل اقتصادی با پیکیتی نبود. همراه آن نگاهی به افزایش فقر و فلاکت در انگستان و وضعیت طبقه کارگر در آن می‌اندازیم که واقعیت سرمایه در قرن بیست و یکم را در یکی از کشورهای سرمایه داری غرب مورد مطالعه پیکیتی، عریان و پوست کنده، جلو توجیه گران بی‌مایه بورژوازی، قرار میدهد.

## ۱- رابطه توزیع و شیوه تولید

همانطور که پیشتر گفتم، پیکیتی توزیع درآمد ملی سالیانه را در درآمد از کار و درآمد از سرمایه توضیح میدهد، بدون ربط آن به شیوه تولید کاپیتالیستی. این وارونگی بر سراسر کتاب او آنجا که بقول خودش خواسته است سرمایه و کارکرد آن را توضیح دهد، غالب است.

از توزیع نمیشود شروع کرد و راجع به آن حرف زد بی آنکه قبلا راجع به اقتصاد سیاسی صحبت کرد. باید اول راجع به خود شیوه تولید کاپیتالیستی صحبت کرد، بعد شیوه توزیع را در آن توضیح داد. همانطور که راجع به جامعه هم نمیتوان صحبت کرد بی آنکه از اقتصاد سیاسی صحبت کرد. رابطه تولید اساس تاریخ جامعه را تشکیل میدهد و توزیع در آن نیز بر این مبنا صورت گرفته و صورت میگیرد.

شروع از توزیع، بر اساس درآمد از کار و درآمد از سرمایه، شروع از نمودهای ظاهری در مورد خود شیوه توزیع است. ظاهر را وقتی نگاه میکنید یکی صاحب سرمایه است و درآمد خود را از سرمایه اش بگفته پیکیتی از طریق سود و بهره و اجاره و غیره تامین میکند. و دیگری هم از طریق کارش (مزد و حقوق و غیره) ص ۱۸ کتاب پیکیتی.

سوال این است که این درآمد از سرمایه و درآمد از کار، سود و بهره و اجاره و مزد، از کجا آمده است؟ اگر تولیدی در کار نباشد و به سرمایه تبدیل نشود، کسی که کار میکند از کجا مزد خود را دریافت میکند؟ و اگر نیروی مولده اجتماعی کار تولید نکند، سرمایه دار درآمد خود را از کجا تامین خواهد کرد و اصولا بدون تولید مگر میشود از تولید سالیانه در جامعه صحبت کرد؟ بدون تولید و شکل گرفتن سازمان جامعه حول آن مگر انسانها در ادوار مختلف می‌توانستند وارد زندگی اجتماعی و زنده خود شوند؟ ممکن است کسی ادعا کند که پیکیتی شیوه تولید را فرض گرفته است. کسی که از شیوه توزیع شروع میکند نمی‌تواند شیوه تولید و پروسه کار در تولید کاپیتالیستی را جا بگذارد. شیوه تولیدی که در آن نه صرفا رابطه کالائی که خود کارگر نیز در آن به کالا تبدیل شده است که معلول رابطه ویژه سرمایه با کار بر اساس کار مزدی است.

پیکیتی آگاهانه از توزیع بر اساس درآمد از کار و درآمد از سرمایه شروع کرده است تا در مورد شیوه تولید سرمایه داری سکوت کند. بحث در مورد رابطه ویژه سرمایه و کار، قلمروهای ممنوعه اقتصاد دانان بورژوا بویژه پیکیتی است در کتابش. مشکل آنها معرفتی نیست که گویا از منشاء سود و ثروت بورژوازی بی اطلاعند. «علم» اقتصاد بورژوائی که کارش کتمان منشاء سود و ثروت بورژوازی از طبقه کارگر است به آنها میاموزد که چگونه اقتصاد سیاسی را از دید سرمایه دار بعنوان مجموعه ای از پول و کار و ابزار تولید، آنچه که سرمایه دار روزانه با آن سرو کار دارد، تحلیل کنند تا منشاء سود و ثروت بورژوازی را که چیزی جز استثمار طبقه کارگر نیست از این طبقه کتمان کنند. آنها در خدمت به بورژوازی، توجیه آن را به نفع طبقه بورژوا وظیفه خود قرار داده اند.

در جریان جار و جنجالی که آن روزها رسانه ها و مطبوعات و میدیای کشورهای سرمایه داری غرب حول پیکیتی و کتاب او راه انداختند که چیزی جز یک شوی اقتصادی در بازاریابی برای کتاب پیکیتی نبود، یکی از نویسندگان «لوموند دیپلماتیک» تحت تاثیر این فضا در مقاله ای در مورد کتاب پیکیتی که به فارسی ترجمه شد بود، نوشته بود، «تولید برای مارکس و توزیع برای پیکیتی!» انگار انعام پخش میکرد. لابد اطلاع نداشت که نقد عمیق مارکس به سرمایه در جلدهای مختلف کاپیتال کل کار کرد و اساس این شیوه تولید را بطور درخشانی پوشانده است که بخشا عده ای از اقتصاد دانان پیش از خود و همعصر خود را نیز بر سر وارونگی شروع از رابطه توزیع و جا گذاشتن ربط آن بر اساس رابطه تولید، نقد کرده است.

اینکه شیوه تولید کاپیتالیستی و توزیع بر این اساس، منشاء نابرابری اقتصادی و اجتماعی و موجب فقر و فلاکت در جامعه و گسترش وسیع و هر روزه آن در قرن بیست و یکم است، امروزه نیازی به اثبات کردن ندارد. پیکیتی هم تنها اقتصاد دان بورژوا نیست که این وضعیت را لاپوشانی کرده و از توزیع بدون ربط آن با شیوه تولید کاپیتالیستی صحبت میکند. این روزها تینک تانکها (Think Thanks)ی مختلف این اقتصاد هم برای آرام کردن طبقه کارگر و جامعه که زیر فشار «ریاضت کشی اقتصادی» کمر خم کرده و هر آن انتظار اعتراض از آنان میرود، اعتراضی توخالی از نوع پیکیتی را تکرار میکنند، بی آنکه خود سیستم کاپیتالیستی و سرمایه داران و دول بورژوازی را عامل و بانی این وضعیت معرفی کنند. برای مثال، مارک کارنی (Mark Carney) رئیس بانک مرکزی انگلستان به سرمایه داران در مورد بازگشت مارکس در سخنرانی خود که عنوان آن «شبح سیاست پولی» است چنین هشدار میدهد. میگوید: «سخنانش «درباره ی نابرابری و سیاست پولی» است.» کارنی در موقع سخنرانی، جلوی تصویر بزرگی از مارکس و کتاب سرمایه (که با پروژکتور روی دیوار انداخته بودند) ایستاده بود. او سخنان خود را این طور شروع کرد که درآمدهای واقعی در دهه گذشته سقوط کرده و میراث یک «بحران مالی آتشنا» بر اعتماد به نفس و توسعه، سنگینی می کند، و ماهیت کار «توسط انقلاب تکنولوژیک دچار اختلال شده است!» او سپس گفت که این جملات توصیف کننده ی شرایط قرن ۲۱ نیست، بلکه در مورد «اواسط قرن ۱۹ و

زمانی است که کارل مارکس در کتابخانه بریتانیا چکنویس کتابش را می نوشت و در رابطه با شبی بر فراز اروپا، شبی کمونیسسم، هشدار می داد.

او در ادامه میگوید: "به جای این که این به اصطلاح فراوانی ثروت یک "عصر طلایی جدید" به ارمغان بیاورد ، برعکس "جهانی شدن ، با دستمزدهای پائین ، ناامنی شغلی ، شرکت های فراملیتی ، و نابرابری های اقتصادی - طبقاتی عمیق همراه بوده است." او سپس هشدار میدهد که "حمایت جامعه از بازارهای آزاد در معرض خطر است". منبع، ترجمه فارسی این سخن رانی در پیام فدایی ، ارگان چریکهای فدایی خلق ایران، شماره ۲۱۲ ، بهمن ماه ۱۳۹۵

سخنان کرنی در همین حد و در مقایسه با پیکیتی، هردو مدافع سرسخت سرمایه داری، یکی بانکدار و دیگری مدرس اقتصاد در دانشگاهی در پاریس، سر و ته دارتر از تحلیل و ادعاهای پیکیتی در مورد نابرابری در سرمایه داری است.

برای آشنا کردن بیشتر خواننده با روندی که منجر به شکل گرفتن و سلطه شیوه تولید سرمایه داری که دارای پیش شرطهای تاریخی و ایجاد سطحی از نیروهای مولده خاص خود است، بویژه در بخش مربوط به انباشت اولیه یعنی تاریخ سلب مالکیت از تولید کنندگان مستقیم، تاریخی که بگفته مارکس "در تاریخ انسان با حروفی از آتش و خون نوشته شده است" مارکس، کاپیتال انگلیسی، ص ۶۶۹، چاپ پروگرس. و رسیدن آن به قرن نوزدهم که مورد مطالعه پیکیتی قرار گرفته بود و همچنین رابطه تاریخ توزیع منطبق با آن، بطور فشرده نگاهی به آن میاندازیم. منبع مورد استناد ما در این مورد جلد اول کاپیتال است، کاپیتال انگلیسی، موجزی از بخشبه اصلاح انباشت اولیه سرمایه از کاپیتال مارکس، را برای اطلاع بیشتر خواننده علاقمند ترجمه کرده و آن را در پاورقی نقد خود بصورت ضمیمه آورده ام.

## ۲- در جستجوی "معضل" سرمایه داری

در بخش قبلی گفتیم که پیکیتی برای توضیح نابرابری به دنبال "کشف" معضل سرمایه داری است، نه اینکه خود سرمایه داری چه مصائب و لطماتی را به طبقه کارگر و به بشریت تحمیل کرده و تحمیل میکند. "میگوید" "تمایل عمومی ای برای تخفیف نابرابری اقتصادی وجود ندارد، همانطور که در قرن نوزدهم هم نبود. ادامه میدهد، "بطور خلاصه، شوکهایی که اقتصاد را درهم کوبید، جنگ جهانی اول، انقلاب اکتبر، رکود اقتصادی دهه ۳۰ و جنگ جهانی دوم. و ظهور نتیجه بخش تنظیمات جدید و سیاستهای مالیات بندی و کنترل سرمایه - سهم سرمایه از درآمد را به پائین ترین سطح خود از نظر تاریخی تا سال ۱۹۵۰ کاهش داد. از دهه ۷۰ به بعد با "تاچریسم و ریگانیسیم" سرمایه خود را بازسازی کرد و نرخ رشد سرمایه از نرخ رشد دوباره پیشی گرفت ..(1)

در این دوره، در قرن بیست و یکم، پیکیتی عدم تمایل در تخفیف نابرابری را در معضلی که بزعم او سرمایه در آن افتاده است، می‌داند. می‌گوید: "معضل امروز سرمایه در قرن بیست و یکم در عدم تخفیف نابرابری این است که سرمایه داری به سرمایه داری پدرسالارانه" **patrimonial capitalism** "یعنی زیر سیطره ثروت ناشی از ارث برگشته است، بویژه اروپای غربی و افزایش سهم ۱ درصدی ها در کشورهای اروپائی خصوصا در آمریکا که اگر درصدیها که بیش از ۶۰٪ درآمد ملی این کشور را در چند دهه اخیر تصاحب کرده اند، ناشی از این و عروج مدیران بالا، "supermanager" هاست! (برای این لازم نیست آدرس صفحه مشخصی از کتاب پیکیتی را داد کل فصل سوم کتاب پیکیتی از صفحه ۲۳۵ تا صفحه ۴۷۰ یعنی فصل مربوط به ساختار نابرابری (Structure of inequality) تکرار مکرر در مکرر این دو مورد است، اغراق نیست در هر صفحه آن).

از بحث در مورد اول که احتیاج به توضیح بیشتری دارد در اینجا صرف نظر کرده به دو "معضل" مورد نظر پیکیتی، بعنوان "معضل سرمایه در قرن بیست و یکم" می‌پردازیم.

نه ثروت ناشی از ارث معضل سرمایه بوده و نه اکنون هست و نه عروج مدیران بالا. هر پنس ثروت ناشی از ارث در گذشته محصول تصاحب کار اضافی انسانهای دیگر بوده است و در سرمایه داری نیز هر پنس آن محصول استثمار طبقه کارگر است. ثروت ناشی از ارث، یکی از راههای تحویل سرمایه داران جدید به بازار در این شیوه تولید است. برای مثال، فردا بیل گیتس (Bill Gates) و امثال بیل گیتس ثروت دهها میلیاردی خود را میان فرزندان شان تقسیم میکنند تا هم تداوم فعالیت کمپانی های خود و انباشت سرمایه خود را حفظ کنند و هم با آن چند سرمایه دار جدید تحویل بازار دهند. این "مشکل"، یقه خود پیکیتی را هم گرفته است. در آخرین مصاحبه ای که آن روزها کانال ۱ بی بی سی انگلیسی در برنامه "Hard Talk" با او داشت، مجری برنامه از او پرسید که با پولهایی که از بابت فروش کتابش بدست آورده است چه خواهد کرد؟ پیکیتی جوابی نداشت که بدهد. اما می‌دانست که یک راه این است که آن را بتدریج خرج کند که مثل هر پول دیگری مصرف میشود و سرمایه نخواهد شد. اگر بخواهد ارزش افزائی آن را تامین و آن را انباشت کند یعنی آن را به سرمایه تبدیل کند، در اینصورت یا باید خود پیکیتی آن را در تولید به کار اندازد، یا اینکه به صورت سهام آن را در اختیار سرمایه دار دیگری قرار دهد و از اینطریق خود را در ارزش اضافه حاصله شریک کرده و به حقوق مدیر بالای آن شرکت هم تن دردهد. یا اینکه آن را میان فرزندان خود تقسیم کند و با آن چند سرمایه دار جدید تحویل طبقه بورژوا بدهد.

نشریه "فوربس" در شماره اخیر خود که از ۱۰ زن بعنوان ثروتمندترین زنان جهان نام برده است، بیش از ۵ نفر آنان که صاحب شرکتهای تولید مواد غذایی و یا لوازم آرایش و یا سهام دار صنایع مختلف و مهمی هستند، با ارث پدری، خواه از طریق ثروت و خواه انتقال کمپانیها و شرکتهای صنعتی به آنان، شروع کرده اند.

نگرش و تبیین بورژوائی اقتصاد دانان بورژوا، از جمله پیکیتی، از سرمایه و تناقضاتشان بر این اساس به آنان اجازه نمیدهد که از نمودهای ظاهری ای در مورد آن فراتر روند. چرا که سرمایه را نه یک رابطه اجتماعی که مقداری پول و ابزار کار و کار می دانند. لذا عاجز از درک آن بعنوان یک تحول عمیق تاریخی در شیوه تولید هستند که با سلطه آن "... چگونه پول و مستغلات قبلی یعنی منبع اصلی سرمایه از هر کجا آمده باشند با سرمایه کردن ارزش اضافی ناپدید میشوند و آنچه که دیگر عمل میکند به دلیل تداوم ارزش اضافی، این سرمایه است." مارکس، کاپیتال، جلد اول، ص. و بازگشتن به شرایط قرن هفده هم ممکن نیست.

در مورد افزایش حقوق مدیران بالا که پیکیتی میگوید، سنجش حقوق بالای مدیران با کاری که میکنند، مشکل است! در بخش قبلی گفتیم که افزایش حقوق مدیران بالا ناشی از تشدید رقابت بین سرمایه داران است. رقابت، مزد مدیران را بالا می برد، اما در مورد کارگر برعکس است.

سرمایه داری شیوه تولید کاپیتالیستی است. اینطور نیست که سرمایه دار از یکی خوشش می آید به او مزد بیشتری میدهد و به دیگری مزد کمتری. سرمایه داری انسانها را مطابق جایگاه آنها در اقتصاد و از اینطریق جایگاه اجتماعی آنان را تعیین میکند. مدیران خود در تولید مستقیماً دخالت ندارند. آنها محصول تشدید رقابت بین سرمایه داران مختلف و سازماندهی تشدید کار و انواع حق کشی و اعمال فشار بر کارگران در شرکتها و کمپانیهای مختلف سرمایه دارانند و سهم خود را از اینجا میگیرند. نگاهی به آنچه که بر طبقه کارگر در مراکز تولیدی و کار در کشورهای مختلف سرمایه داری میگردد، پرده از روی هر مکاشفه توجیه گرانه ای از نوع پیکیتی و امثال پیکیتی در مورد افزایش حقوق مدیران بالا بر میدارد. ما در اینجا فقط به نمونه ای از آن اشاره میکنیم. پائین تر در نگاهی به وضع طبقه کارگر در انگلستان، دلایل آن روشنتر میشود.

"- اتحادیه کارگران رستورانها در انگلستان ادعا میکند که مالک فروشگاه گرانیقیمت (Harrods) در لندن تا ۷۵٪ هزینه خدمات را برای خودش بر میدارد. بر طبق گزارش حسابها در (Company House)، ۱.۶ میلیون پوند، بالاترین حقوق سالیانه مدیر در هارودز، حدس زده میشود متعلق به سر مدیر آن، میشل وارد (Michel Ward) باشد. اتحادیه ای که خدمت دهندگان و کارکنان آشپزخانه ها را نمایندگی میکند ادعا میکند که مالک قطری این فروشگاه در لندن تا ۷۵٪ هزینه خدمات را برای خود بر میدارد، که گفته میشود تا ۵۰۰۰ پوند در سال حقوق این کارگران را کاهش میدهد. ۱۶ کافه و رستوران که بوسیله این فروشگاه اداره میشوند، ۴۸۳ نفر از کارکنان آشپزخانه و خدمات دهندگان را شامل میشود. گاردین، پنجشنبه، ۱ دسامبر ۲۰۱۶ (2).

با یک حساب ساده مدیر و مدیران رده های مختلف این فروشگاه، هر سال حدود ۲۵۰۰۰۰۰ پوند از درآمد این کارگران را به جیب مالک آن می ریزند.



یکی از کارگران زنجیره فروشگاههای بوتس (Boots) در بریتانیا میگفت که هر مدیر جدیدی که می آید میگوید که "پروفایل" این فروشگاه درست نیست. کارگران فوراً متوجه میشوند که مدیر جدید دستور گرفته است که عده ای از کارگران را اخراج و روی بقیه برای تشدید کار و کاهش مزایای کاری فشار بیاورد.

معضل خود سرمایه داری است، نه "معضل سرمایه کدام است؟ وقتی بحث سرمایه داری مطرح است، سوالات در مورد سرمایه داری اینهاست: چرا نابرابری از بین نمی رود. چرا وقتی تخفیف نابرابری را پس میگیرند، دیگر نمیتوان آنها باز گرداند. چرا فقر از بین نمی، چرا گرسنگی از بین نمی رود و همچنان رو به گسترش است. اگر فقر و گرسنگی و جنگ و آوارگی بد است، چرا آن را به بخشی از زندگی اکثریت عظیمی از طبقه کارگر و دیگر مردم جهان تحمیل کرده اند. به این جهت تنها راه پایان دادن به این وضعیت، لغو کار مزدی، لغو مالکیت خصوصی، لغو طبقات، لغو کلیه تبعیضات و پایان دادن به از خودبیگانگی بشر با بزیر کشیدن حاکمیت سرمایه و طبقه حاکمه آنست.

گیردادن پیکیتی به ثروت ناشی از ارث و عروج عده ای از مدیران بالا بعنوان "معضل" سرمایه در قرن بیست و یکم که گویا این مانع تخفیف نابرابری است، تصویری بغایت توجیه گرانه و عوام فریبانه از سرمایه داری است عموماً و سرمایه داری در قرن بیست و یکم خصوصاً که نه تنها کثافت از سر و روی آن می بارد، بلکه عملاً به توحش تبدیل شده است، و این چیزی جز تلاش پیکیتی برای تلطیف و توجیه آن با بزک اعتراض به نابرابری نبوده و نیست. این کار پیکیتی، مشابه انداختن "گناه" گرانی و کمبود مایحتاج عمومی در بعضی از کشورهای سرمایه داری به گردن "محتکرین" است.

### ۳- نگاه به وضع طبقه کارگر در انگلستان در دل اوضاع فعلی این کشور

پیکیتی "تحقیق اقتصادی" خود را به کشورهای اصلی اروپای غربی اختصاص داده است. ما هم در همین محدوده و در اینجا از کشور بریتانیا مثال می آوریم. نگاهی به وضع طبقه کارگر در انگلستان در دل افزایش فقر و فلاکت در این کشور، نه تنها ثروت و سود سرمایه داران از استثمرت نیروی کار طبقه کارگر را پوست کنده و عریان نشان میدهد، بلکه راههای رزیلان تری را در استثمار این طبقه که سرمایه داران برای تصاحب سود بیشتر خود به آن متوسل شده و متوسل میشوند، را نیز عریانتر رو میکند. نشان میدهد که سرمایه داران تنها به آنچه که بعنوان قیمت نیروی کار کارگر در شکل مزد می پردازند که در خیلی از شرکتها و فروشگاههای مختلف بسیار پائین تر از حداقل مزد سالیانه تصویب شده است و بابت آن بخشی از کار روزانه کارگر، کار غیر لازم او، را تصاحب میکنند، رضایت نخواهند داد. نه تنها تلاش میکنند که کار اضافی بیشتر را به کارگر به شیوه های مختلف تحمیل کنند، بلکه از مزدی که بابت کار روزانه کارگر نیز پرداخت میکنند، از هر طریق که بتوانند، آشکارا اخاذی میکنند. از تهدید به اخراج کارگر برای مرعوب کردن او و تن دادنش به آن و به کار اضافی مجانی کاملاً خارج از پروسه تولید نیز استفاده میکنند. دولت و دادگاههای حافظ سرمایه هم از آن آگاهند اما کوچکترین اقدامی در این مورد نمیکند.

برای مثال، شرکت "اسپورت دایرکت" (Sports Direct) که تولید کننده و فروشنده وسایل و لباسهای ورزشی است یکی از اینهاست که پائین تر به آن و به تعدادی از شرکتهای دیگر نیز در انگلستان اشاره میکنیم. این شرکت با خودداری از عدم پرداخت حداقل مزد تعیین شده سالانه به حدود ۲۰۰۰۰ کارگر این شرکت، بر طبق گزارش روزنامه گاردین، هر روز، بیش از یک پوند در ساعت از مزد این کارگران را به جیب خود میریزد. جدا از این، هر روز بعد از اتمام کار وقتی که کارتهای اتمام کار زده میشود، کارگران را مجبور میکنند که کار جمع آوری کالاها، وسایل و لباسها را در کارگاهها و از کف فروشگاههای محلی و همچنین تمیز کردن توالت و کف این مراکز کار را نیز انجام دهند آنگاه در را بر روی خروج آنان باز میکنند. حال بیش از یک پوند در هر ساعت را فرض کنیم هشت تا ده ساعت کار در روز حساب کرده و در بیست هزار کارگر ضرب کنید. آن را بطور متوسط در دوازده ما ضرب کنید تا متوجه شوید که سالیانه صاحب اصلی این شرکت که میلیاردری است به نام مایک اشلی (Mike Ashly) همراه دیگر سهامداران این شرکت میلیونها پوند از این طریق به سود و لذا انباشت سرمایه خود اضافه میکنند.

نگاهی به وضع طبقه کارگر در انگلستان از هر نظر لازم است. نه به این دلیل که گویا وضع طبقه کارگر در دیگر کشورهای سرمایه داری غربی خیلی بهتر است، بلکه از این نظر که این کشور بعنوان نهمین کشور ثروتمند جهان با وضع فعلی طبقه کارگر در آن، راهی را که طی ۴ دهه پیش با تشدید کار و طولانی تر کردن ساعات کار و کاهش چشمگیر دستمزدها طی کرده است، به نمایش میگذارد. از نظر گسترش فقر و فلاکت دارد به الگوی کشورهای که به کشورهای "جهان سوم" مشهور بودند، به سرعت نزدیک میشود. طوریکه در یکی دوسال گذشته تعدادی از روزنامه های این کشور از جمله روزنامه گاردین، ناچار شدند بنویسند که بریتانیا از لحاظ وضع زندگی طبقه کارگر و معیشت عمومی به قرن هیجده هم یعنی دوره ویکتوریا (Victorian Era) بازگشته است.

دولت محافظه کار بریتانیا حدود دو سال است که مردم و جامعه بریتانیا را با مساله (Brexit) خروج بریتانیا از اروپای واحد سرگرم کرده و در انتظار نگاه داشته است. در ورای آن طرحها و اقدامات خود را برای زدن بیمه های اجتماعی و درمانی و خودداری از رسیدگی به وضع مردمی که گسترش فقر و فلاکت زندگی آنان و خانواده هایشان را کاملاً به خطر انداخته است، پیش برده است. وضعیت برای طبقه کارگر و حتی لایه های پائین و کم درآمد طبقه متوسط طوری است که به آسانی و در یک روز میتوان بی مسکن و خانه بدوش شد. بر طبق گزارش میدیا و رسانه های خود بورژوازی که وسعت گسترش فقر و فلاکت آنان را به تهیه گزارش در این مورد ناچار کرده است، ۲۴۰۰۰ نفر در بریتانیا (تعداد خیلی بیشتر از این است) خانه بدوش و تحت عنوان (Rough Sleep) در خیابانها و گوشه و کنار شهر لندن و دیگر شهرهای این کشور بویژه در سرمای فصل زمستان، شب را به صبح میرسانند. در روزها و ماههای اخیر میزان حمله و ضرب و شتم و در موارد زیادی تجاوز به آنان افزایش یافته است. طبق همین گزارشات بویژه در روزنامه گاردین، در فاصله سالهای ۲۰۱۷ - ۲۰۱۸ حدود 600 نفر از این انسانها مرده و جان خود را از دست داده اند. تعداد مرگ و میر در میان آنان در فاصله سالهای ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۸ حدود

۳۰۰۰ نفر است. دولت محافظه کار این کشور و احزاب اپوزیسیون آن در صدر آنان حزب لیبر (حزب کارگر) نه تنها در این موارد بلکه حتی در این مورد که چرا این تعداد مرده اند یک کلمه حرف نمی‌زنند. حزب کارگر به رهبری جرمی کوربین نیز همان بازی بریگزیت را پا به پای محافظه کاران پیش می‌برد. وقتی هم که میدیا و رسانه های خود بورژوازی ناچار از افشای این وضعیت می‌شوند، در همان محدوده به اظهار نظرهای توخالی خود اکتفا میکنند.

فقر جدیدی که دامنه گسترش فقر و فلاکت را تا اعماق این جامعه عریان میکند، فقر بهداشتی است که آن را ( Hygiene Poverty) نام گذاشته اند. طبق گزارش مسئولان مدارس از هر ۵ نفر از پدر و مادرهای دانش آموزان مدارس، ۱ نفر گفته اند که دیگر از عهده تامین پول لباس شوئی فرزند و یا فرزندان خود بر نمی‌آیند. ناچار آنان را با همان لباس نشسته به مدارس می‌فرستند. مسئولان مدارس که به تدریج متوجه بوی بد در کلاسها شده اند و به علت آن پی برده اند دارند به کمک ( Charity) ها در ایجاد ماشین لباس شوئی های مجانی در مدارس اقدام میکنند. یکی از مسئولان یکی از مدارس لندن میگفت که ۸۰٪ لباسهای دانش آموزان را آنجا می‌شورند و خشک میکنند. وضع در بعضی مدارس از اینهم وخیم تر است.

دولت محافظه کار بریتانیا گفت که تا سال ۲۰۲۷ مساله بی مسکنها از جمله خیابان خوابها را "حل" خواهد کرد. روزنامه گاردین در تازه ترین گزارش خود نوشته است که کانسلهای لندن برای این افراد بلیط سفر تهیه کرده و آنان را به خارج لندن و در نقاط دور افتاده انگلستان و ولز می‌فرستند بدون مهیا کردن سرپناهی برای آنان و یا آنان را به کشورهای اروپای شرقی می‌فرستند که ظاهرا جای خوبی برای خوابیدن در خیابانها است. روزنامه گاردین، دوشنبه، ۲۴ دسامبر ۲۰۱۸.

وضع سالمندان در این کشور روز به روز وخیم تر میشود. وزیر پیشین اداره کار و بازنشستگی، دانکن اسمیت (Duncan Smith) طرحی را تحت نام "اعتبار مالی همگانی" (Universal Credit) به تصویب دولت محافظه کار رسانده است که دامنه فقر و فلاکت را در میان طبقه کارگر گسترش داده است. افراد بازنشسته و کم درآمد و معلولین و دیگر کسانی را که از کمک هزینه ای برای تامین هزینه زندگی روزانه خود برخوردار بودند ناچار از مراجعه به (Food Banks) ها کرده است که مایحتاج خوراکی را، بخشا مجانی و بخشا با پولی کمی، در اختیار آنان میگذارند. هر روز بر تعداد مراجعین به این فروشگاهها اضافه میشود. روزنامه گاردین در روز چهارشنبه ۱۳ مارس ۲۰۱۹ نوشت که منابع مطلع میگویند که چند میلیون افراد بالای ۶۵ سال با توجه به افزایش فقر یتانیا مجبور خواهند که بقیه عمر خود را در فقر و بیماری و شرایط سخت زندگی سپری کنند.

روز سه شنبه ۵ مارس ۲۰۱۹ وزیر جدید کار و بازنشستگی دولت محافظه کار، آمبر راد (Amber Rudd) در اثر فشار کمپینر های دفاع از معلولین اعلام کرد که دیگر درآمد معلولین بازنشسته و کمکهای داده شده به آنان را ارزیابی نمیکنند. این البته شامل همه معلولین نمیشود تنها معلولین بازنشسته را در برمیگیرد، اگر فردا دوباره، مطابق معمول، تصمیم خود را ملغاء نکنند، لاقل برای معلولین بازنشسته که گفته میشود ۲۷۰۰۰۰ نفرند، مایه آرامشی خواهد شد.

بیشتر افراد دچار بیماری‌های روانی عملاً رها شده اند. حزب کارگر بهبود در وضعیت موجود را در وعده و وعید های توخالی و دولت محافظه کار در دروغ پردازیهای آشکار به جای رسیدگی به این وضعیت و هر دو به خاطر از دست ندادن رای بخشهای از جامعه در انتخابات آینده این وضعیت را در دعوای نازل خود بر سر خروج از اروپای واحد لاپوشای میکنند. راجع به این اوضاع و وضعیت طبقه کارگر در آن یک کلمه هم در سایتها و روزنامه های حزب کارگر و دیگر احزاب چپی که خود را سوسیالیست و یا "ضد سرمایه داری" میخوانند، پیدا نخواهید کرد.

وضع آنچنان خراب است که سازمان ملل گزارش مستندی را در مورد گسترش فقر و فلاکت در مناطقی از این کشور بعنوان "هشدار" به دولت محافظه کار این کشور، ارائه کرده است:

"سازمان ملل در گزارشی به دولت بریتانیا به هدف توجه دادن دولت بریتانیا بر تاثیرات فقر شدید بر اثر "ریاضت کشی اقتصادی" (بر زندگی مردم) گفت که درآمدهای خانوار (در بریتانیا) هرگز اضافه نشده اند و یک میلیون نفر از سال ۲۰۱۰ در فقر مطلق زندگی میکنند. **Kartik Raj** یک پژوهشگر این سازمان گفت: "گرسنگی زیادی وجود دارد که زیر رادار مخفی میشود، از جمله یک سری از پدر و مادرها ناچار از نخوردن وعده هائی از غذا (برای خود و فرزندانشان)، میشوند. بچه هایشان گرسنه راهی مدارس میشوند و خانواده ها به خرید ارزان و دوباره توزیع شده مواد غذایی مورد احتیاج روزانه خود متوسل میشوند تا به گوشت دسترسی پیدا کنند. روزنامه گاردین پنجشنبه، ۲۳ اوت ۲۰۱۸." (۳)

"فرزندان طبقه کارگر دارند بهای بحرانهای اقتصادی را می پردازند"، عنوان مقاله ای از ستون نویس روزنامه گاردین است به نام اوون جونز (Owen Jones). این مقاله در مورد دانش آموزانی است که به مراقبت آموزشی ویژه (Special Education Care) احتیاج دارند و اکثریت آنها را فرزندان طبقه کارگر تشکیل میدهند. نویسنده تعداد آنان را در بریتانیا ۱۲۰۰۰۰۰ نفر برآورده کرده است که از این تعداد دولت محافظه کار این کشور تنها ۳۴۰۰۰۰ نفر را زیر پوشش مراقبتهای ویژه قزار داده است. پدر و مادرهای این دانش آموزان مشکل خود را به دادگاه ارجاع داشته و از دولت در مورد عدم کمک به فرزندان خود شکایت کرده اند اما دادگاه شکایت آنها را رد کرده است. آنها هم از درخواست تجدید نظر به دادگاه از ترس رد کردن مجدد شکایت و عدم توانائی هزینه آن خودداری میکنند. روزنامه گاردین، پنجشنبه، ۶ دسامبر، ۲۰۱۸ (۴)

به گزارش دفتر آمار ملی بریتانیا در مورد دستمزد کارگران در این کشور توجه کنید:

"سال گذشته یک سوم کارگران بریتانیا یک درصد و یا کمتر اضافه دستمزد داشتند. دفتر آمارهای ملی (OSN) گفت تقریباً ۳۲٪ از نیروی کار بریتانیا، از ۳۲.۵ میلیون نیروی کار، کمتر از یک سوم نرخ تورم که ماه نوامبر ۲۰۱۷ به ۳.۱٪ رسید، دریافت کردند. روزنامه گاردین، شنبه ۳ نوامبر ۲۰۱۸. "مورد دیگری:

"تقریباً یک نفر از چهار کارگر که مشمول حداقل دستمزد ملی هستند، کمتر از آنچه که باید دریافت کنند، دریافت میکنند. و زنان بیشتر از مردان از دستمزدهای پائین آسیب می بینند. آوریل گذشته (سال ۲۰۱۷) حداقل دستمزد هفت و هشت پنس شد (که هنوز بسیار پائین تر از حداقل دستمزدها در دیگر کشورهای اروپائی حتی اسپانیا و پرتغال است). روزنامه گاردین ۲۸ نوامبر ۲۰۱۸. می افزاید که پرداخت نکردن حداقل دستمزد به کارگران یک جرم جنائی محسوب میشود." (۵)

دادگاههای دولت بورژوازی این کشور که انسانی را به خاطر عدم پرداخت پانزده پوند مالیات یا فردا با مجبور کردن افراد بالای ۷۵ سال به پرداخت پول ماهانه استفاده از تلویزیون که تا حال در این سن مجانی بود در صورت عدم پرداخت آن قطعاً به زندان می اندازند، این قانون شکنی آشکار را شاهدند، اما چشم خود را بر روی آن بسته اند. به مثالی بدون شرح در این مورد توجه کنید:

"قاضی های رده های بالا میتوانند از انعام فوق العاده یک اضافه دستمزد سالیانه تقریباً شصت هزار پوندی برخوردار شوند. پیشنهادی که باعث خشم شدید در میان کارگران بخش عمومی شده است. این افزایش، حقوق این قاضیان را از ۱۸۴۰۰۰ پوند در سال به ۲۴۰۰۰۰ پوند یعنی ۱۱۲۰ پوند در هفته افزایش خواهد داد. افزایش دستمزد در طول ده سال گذشته شامل ۲.۹٪ برای نیروهای مسلح، معلمان در صف اند تا ۳.۵۰٪ درصد به حقوق آنان اضافه شود در حالیکه دکترهای تازه کار، دکترهای درمانگاهها و دکترهای متخصص و دندان سازان ۲٪ و همچنین اکثریت قریب به اتفاق کارگران بخش عمومی تنها ۱٪، اضافه شده است، بر طبق گزارش تی یو سی، کنگره اتحادیه های کارگری (Transport Union Congress). روزنامه گاردین، ۱۳ اکتبر ۲۰۱۸." (۶)

گزارش گاردین می افزاید:

"سال گذشته تحقیقی که کانال چهار (BBC) انجام داد این ادعا را مطرح کرد که کارخانه دارانی که اجناس فروشگاههای های مانند *and missguidRive Island, New look, Boohoo* در (high street) را عرضه میکنند، به کارگران، مزدی بین سه تا سه و نیم پوند در ساعت پرداخت میکردند." (۷)

وضع در همه مراکز کار بریتانیا به همین منوال است. به نمونه های دیگری در این مورد توجه کنید:

"تعدادی از پیش برندگان اقتصاد هشدار داه اند که افزایش شرکت گیگ (GIG Company)، کار نیمه وقت و دیگر اشکال مخاطره آمیز کار از قبیل قرار داد "zero hour" (صفر ساعت)، قدرت کارگران برای خواست افزایش دستمزد را کاملاً از بین برده است. روزنامه گاردین، پنج شنبه ۵ ژوئن ۲۰۱۸." (۸)

یک بررسی ۶ ماهه نشان میدهد که میلیونها نفر در بریتانیا در کشمکش و جدال روزانه بر سر افزایش دستمزدها هستند که باید سریعتر از صورتحسابهای قیمت سوخت و کرایه خانه و گرمای خانه، افزایش پیدا کنند. روزنامه گاردین، ۲۲ سپتامبر ۲۰۱۶ (۹)

روزنامه گاردین که در مورد وضع کارگران در شرکت "اسپورت دایرکت" از همان اوایل تحقیق کرده بود در گزارش کوتاهی چنین می نویسد:

"اسپورت دایرکت": شرکتی که زخمی است بر بیزنس بریتانیا... که بطور وسیعی به خاطر شرایط کاری در انبارهای آن جایی که کارگران اخطار گرفته اند که اگر شش علامت سیاه یا شش وقفه در کار را در شش ماه دریافت کنند، اخراج خواهند شد. این وقفه ها در کاربعنوان خلاف عبارتند از: "یک دوره از بیماری گزارش شده"، "اشتباهات"، زیاد و طولانی "رفتن به توالت در استراحتها"، "اتلاف وقت"، "طولانی صحبت کردن"، "اسب سواری" (برای کارگر زیر حد اقل دستمزد) و بکار بردن تلفن موبایل در انبار. روزنامه گاردین، ۱۱/۱۲/۲۰۱۵. این روزنامه در گزارش دیگری در سال ۲۰۱۶ چنین میگوید:

"تحقیق رسمی در مورد کوتاهی اسپورت دایرکت از پرداخت حداقل دستمزد ملی به کارگران انبار این شرکت، آغاز شده است. این خبر بعد از این میرسد که میلیاردر موسس آن، آقای مایک اشلی (Mike Ashley) در ماه ژوئن به (گروه) تحقیق پارلمانی گفت که آن شرکت با کوتاهی در پرداخت حداقل دستمزد به کارکنان انبار خود، قانون شکنی کرده است. روزنامه گاردین، ص اول، پنجشنبه، ژوئیه ۲۰۱۶ و برای این قانون شکنی، قانونی در انگستان نه او را جریمه کرد و نه حتی او را مجبور کرد که مابه التفاوت دستمزد پرداخت نشده را به کارگران این شرکت پرداخت کند! گزارش در ادامه می نویسد:

"یکی از کارگران مغازه ای شرکت اسپورت دایرکت که گفت او به اداره مالیات ملی.. در مورد عدم پرداخت حداقل دستمزد اطلاع داده است. گفت: "بارها اتفاق افتاده است بعد از اینکه به ما گفته اند که ساعت خروج را به کارت مان بزنیم، بعد ما مجبور شده ایم که به مدت یک تا دو ساعت (دیگر) بدون مزد کار کنیم. همانجا." ادامه میدهد: "کارهایی مانند تمیز کردن کف مغاره، تمیز کردن توالت و آشپزخانه را باید انجام دهید و سرانجام نوبت به کنترل امنیتی میرسد در حالیکه ما فی الحال کارتهای خروج خود را زده ایم و برای این کارها به ما چیزی پرداخت نکرده اند. این نه یک بار بلکه بارها اتفاق افتاده است." همانجا

"کارگر دیگری که از او سوال شد که یا این روتین است که از شما خواسته شود که بعد از اتمام هر شیفت، کار بی مزد انجام دهید، جواب داد: "احتمالاً (بعد از) هر شیفت لعنتی ای."

"یکی از کارگران این خرده فروشی گفت: "این عدم تعادل در رابطه بین کارکنان و مدیران در عدم حتمیت در اتمام کار نیز انعکاس پیدا کرده است بویژه در موقع شیفتهای "بستن مغازه" آن جائی که از همه خواسته میشود که کار شستن و تمیز کردن و جمع کردن اجناس از کف مغاره را نیز انجام دهند و آن وقتی است که مغازه بسته شده است. "ظاهراً به ما یک وقت معینی برای اتمام کار در جدول نوبت کار داده اند، اما به این هرگز عمل نمیکنند و این ("پایان وقت کار") میتواند به کار کردن اضافی بیشتر از یک ساعت ختم شود. میترسید چرا که هر نوع خودداری از انجام این کارها به اخراج از کار منجر شود. همچنین روشن نیست که آیا برای هر دقیقه ای که ما اینجا کار میکنیم مزدی پرداخت خواهند کرد یا نه، چون در لیست حقوق ها صرفاً یک مجموعه از ساعات کارها را درج میکنند." همانجا

"گزارش گاردین می افزاید: "از کارگران همچنین به ازاء هر دقیقه دیر آمدن پانزده دقیقه از دستمزد آنان کسر میشود، در حالیکه اگر آنها دیرتر دست از کار کشیده اند هیچ دستمزدی برای آن وقت اضافی به آنان پرداخت نشده است. می نویسد: "یک قرار داد استخدامی، دیده شده بوسیله گاردین و صادر شده از طرف "اسپورت دایرکت" به یک کارگر مغازه که کارش را اوایل امسال شروع کرده است چنین میگوید: "اگر دیر کارت ورد به کارتتان را بزنید، سیستم فی الفور ده دقیقه از مزد کارتتان را کسر خواهد کرد". یکی از کارگران سابقه دار همچنین گفت که این سیاست سالهاست که اعمال میشود." همانجا

نتیجه اعمال این سیاست به تعدادی از کارکنان (تعداد بین ۱۳ تا ۲۰ هزار نفر است!) که تفاوت نرخی در حدود شش و نیم پوند از هفت و هفتاد پنس برای هر ساعت است، بالقوه میلیونها پوند را برای این شرکت به حساب فقیرترین کارگران در بریتانیا، ذخیره میکند. همانجا.

"مایک اشلی، مالک "میلیارد اسپورت دایرکت، هفته گذشته گفت که کارکنان شرکت او حقوق ناچیزی میگیرند!" گزارش می افزاید، برای "حرمت کارگران این بایستی بطور آشکاری وحشتناک باشد، بی توجه به آنچه که قانون اجازه میدهد. می افزاید، بیهوده است اگر اکنون بحران اخلاقی را در سرمایه داری بریتانیا انکار کرد. مساله فقط اولویت پول درآوردن از سرمایه گذاری نیست. بیماری از این عمیق تری وجود دارد که فرق بین تجارت و اخاذی را



ناممکن کرده است. روزنامه گاردین، نظام اخلاقی تجارت، ص ۲۴، دوشنبه ۱۳ ژوئن ۲۰۱۶. (9). نویسندہ فراموش کرده است کہ تجارت چیزی جز رازہنی و کلاہ برداری و اخادی نبودہ است.

” رانندگان آمازون برای حق استخدامی بہتر از جملہ پرداخت ایام مریضی، پرداخت ایام تعطیلات و برخورداری از حداقل دستمزد، مبارزہ میکنند. اتحادیہ جی ام بی امروز اعلام خواهد کرد کہ علیہ سہ شرکتہای کالا کہ برای آمازون کار میکنند اقدام قانونی خواهد کرد و استدلال میکند کہ این شرکتہا بہ نادرست این کارگران را در ردیف “Self-employed” (در استخدام خود) قرار دادہ اند. روزنامہ گاردین، دوشنبہ ۴ ژوئن ۲۰۱۸. (10)

آخرین خبر در مورد دوچرخہ سواران دلی ورو کہ وضعیت مشابہی با رانندگان آمازون دارند. “دوچرخہ سواران دلی ورو (Deliveroo) در جنگ خود با دادگاہ عالی (لندن) برای بدست آوردن حق شناسائی اتحادیہ ای شکست خوردند. تصمیم این دادگاہ بررسی قضائی را کہ بہ هدف فسخ تصمیم قبلی کہ میگوید کارگران این شرکت ” در استخدام خود ہستند“ تہیہ شدہ بود، رد کردہ است. این بررسی اقتصادی بہ وسیلہ اتحادیہ کارگران مستقل برتانیای کبیرہ این دادگاہ ارائه شدہ بود. مدیر دلی ورو دیروز گفت کہ این قضاوت یک پیروزی است برای دوچرخہ سوارانی کہ قاطعانہ بہ ما گفتند کہ این انعطاف کہ انتخاب کرد کہ چہ وقت و کی آنها کار کنند، کہ در استخدام خود بودن بہ آنان امکان میدہد، دلیل اول آنها برای راندن برای “Deliveroo” است. روزنامہ گاردین، پنج شنبہ، ۶ دسامبر، (۲۰۱۸) (۱۱) این در حالی است کہ از ہر ۱۰ نفر ۶ نفر از این کارگران از وضع خود شکایت دارند و گفتہ اند این ادعاہا از طرف این شرکت غیرواقعی است و آنها در استخدام دائم ہستند و باید ہمیشہ سر کار حاضر باشند.

”- یک روز مریض شدن در شرکتہای تحویل محمولات از جملہ آمازون کہ کارگران آنان آزاد و بہ اصلاح ”در استخدام خود ہستند“، میتواند برای رانندگان ۲۵۰ پوند تمام شود. همانجا، گاردین

- شرکت تاکسیرانی (Uber) کہ در بریتانیا روی ۴۰.۰۰۰ رانندہ آزاد تکیہ دارد، رانندگانی کہ از حقوق کاری خود مانند حداقل دستمزد، پرداخت روزہای بیماری، تعطیلات سالیانہ و بازنشستگی محروم ہستند. جین الیسون، مسؤل خزانہ داری گفت، شرایط استخدام در بریتانیا در واقعیت رابطہ کاری تعیین میشود، نہ بسادگی برحسب ہر نوع تماسی. افراد را نمیتوان از حقوق استخدامی و حفاظتی بسادگی با عنوان کارگر آزاد یا خود صاحب کار خود خواندہ میشود، بیرون انداخت. روزنامہ گاردین، جمعہ ۲۰۱۶ ۲۱.۱۰ است شمار شدید رانندگان شرکت اوبر را بہ جائی رساندہ است کہ قرار است کمپانی رقیب خود در خاورمیانہ (Careem) را با ۳ میلیارد و یک میلیون پوند بخرد.



چند روز پیش دادگاه عالی به سادگی مشابه این کارگران را از رسیدن به حق و حقوق خود، محروم کرد! دولت محافظه کار در این مورد نیز به هدف کسب رای این کارگران در انتخابات آینده به دروغ پردازی همیشگی خود و دادن وعده و وعید توخالی گفت که در فکر صاحب حقوق شدن این کارگران است.

#### ۴- بازدهی سرمایه

سوالی که در این مورد مطرح است، مقایسه آماری بین نرخ بازدهی سرمایه و نرخ رشد و یا برای مثال نسبت ۴۰٪ سهم سرمایه به درآمد سالیانه نیست، این است که این نرخ بالاتر سرمایه از رشد و یا سهم ۴۰٪ سرمایه داران از تولید سالیانه، آن ۴۰۰۰۰۰ سود فرضی سالیانه یک سرمایه دار و کمپانی او که پیکیتی در صفحه ۵۲ کتابش نرخ بازدهی سرمایه و سهم سرمایه به نسبت درآمد را از آن نتیجه گرفته است از کجا آمده است؟ جز اینکه محصول تصاحب ارزش اضافه ناشی از اسستثمار بخشی از طبقه کارگر توسط فلان سرمایه دار است، جز اینکه محصول تصاحب کار اضافی و مجانی انسانهایی است که برای امرار معاش روزانه خود ناچار از فروش نیروی کار خود میشوند. پیکیتی برای فرار از این واقعیت و توجیه سکوت خود در این مورد که چیزی جز تلاش او بعنوان یک اقتصاد دان بورژوا در کتمان منشاء سود و ثروت طبقه بورژوا از طبقه کارگر نیست، به مقایسه صرف آماری آن چنگ زده است و آن را به شیوه ای عامیانه به جلو زدن نرخ بازدهی سرمایه از نرخ رشد نسبت داده و علت آن را نیز به «سنّتی و زراعی بودن جوامع قبل از جنگ جهانی اول» آویزان کرده است.

درک اینکه چگونه افزایش ساعات کار روزانه و تشدید کار و کاهش دستمزدها موجب افزایش ارزش اضافه، سود، سرمایه سرمایه داران میشود امروزه به دانش اقتصادی چندانی نیاز ندارد. بخش وسیعی از کارگران از آن آگاهند. کشمکش مداوم روزانه کارگران بر سر دستمزدها و شرایط بهتر کار، بخشی از این آگاهی طبقاتی آنان را منعکس میکند. در جریان بحران جهانی سرمایه در سال ۲۰۰۸ در کنار انجماد دستمزدها و اخراج و بیکارسازی کارگران در بعضی از کشورهای سرمایه داری اروپا از بخش شاغل کارگران خواستند که اگر میخواهند بیکار نشوند باید تعهد بدهند که لااقل تا دو سال خواست هیچ اضافه دستمزدی را مطرح نکنند. در کشور سوئد یکی از اتحادیه های کارگری با ۵۰۰۰۰ عضو از همه آنان تعهد گرفت که تا دو سال خواست اضافه کردن دستمزدها را مطرح نکنند.

صنعت فولاد بریتانیا (TATA) را به بهانه رکود و کاهش تقاضای کشور چین برای فولاد میخواستند تعطیل کنند. این کارخانه ۲۲۰۰ کارگر که هر کدام سابقه بیش از بیست سال کار دارند را در استخدام دارد. با این تهدید همه این ۲۲۰۰ کارگر در معرض بیکاری قرار گرفتند. سرمایه دار میلیاردی صاحب اصلی آن از سرمایه گذاری اضافی برای ادامه کاری آن که به گفته او ۲ میلیارد پوند لازم بود، خودداری میکرد. کارگران که خود را با کابوس بیکاری روبرو دیدند، ناچار بخش اعظم آن را از صندوق پس انداز بازنشستگی خود تامین کردند. مالک میلیاردی به کارگران قول داد که ظرف یک سال آن را به صندوق بازنشستگی آنان

واریز میکند. بعد از دو سال هنوز آن را واریز نکرده است. با پول بازنشستگی خود کارگران، صنعت فولاد را که ظاهراً در معرض ورشکستگی قرار داشت! می چرخاند و کار اضافی و مجانی این کارگران، ارزش اضافه، را به سرمایه خود می افزایند.

بازدهی سرمایه، حول سرمایه متغییر و تولید ارزش اضافه حاصل از آن و تبدیل آن به سرمایه، نوسان میکند نه حتی کل سرمایه ای که در تولید به کار رفته است؛ یعنی حول آن بخش از سرمایه نوسان میکند که مستقیماً به مزد کارگر مربوط است. مارکس در جلد دوم کاپیتال در بازدهی کل سرمایه اجتماعی، بازدهی اجزاء مختلف سرمایه را از ابتدا تا انتهای سیکلهائی که سرمایه در پروسه تولید تا عرصه گردش (circulation) و فروش کالای سرمایه دارد در بازار و بازگشت به نقطه شروع اولیه آن طی میکند عمیقاً و گام به گام بررسی کرده و تغییرات کمی و کیفی تولید سرمایه داری را به هم ربط میدهد.

## ۵- میل سرمایه به رکود تدریجی

پیکیتی میگوید که سهم سرمایه نسبت به درآمد، بدون محدودیت افزایش خواهد یافت تا هرچند مدتی که نرخ بازدهی سرمایه از نرخ رشد (رشد عمومی اقتصاد) جلو زده باشد. پیکیتی در این مورد حتی یک سطر هم استدلال نکرده است که چه رابطه ای بین رکود و کاهش رشد اقتصادی و افزایش بازدهی سرمایه وجود دارد که باعث بازدهی بیشتر سرمایه میشود و یا خود تولید سرمایه داری چرا به رکود تدریجی میل دارد؟ عده ای از اقتصاد دانان بورژوا هم که آنزمان ضمن تعریف از کتاب پیکیتی نقد و یا ملاحظات خود را در مورد آن بیان کردند، نیز نوشتند که پیکیتی در مورد دلیل رکود اقتصادی توضیحی نداده و استدلال نکرده است. اما خود نیز در این مورد توضیحی ندادند. مارتین وولف (Martin Wolfe) در بررسی کوتاه خود از کتاب پیکیتی که آن روزها در روزنامه فاینانشال تایمز منتشر شد از نظر خود دو عامل احتمالی را برای کاهش رشد نام می برد، یکی کاهش رشد تکنولوژی و دیگری تغییرات دموگرافیک (Demographic) مربوط به جابجائی جمعیت! دیوید هاروی (David Harvey) هم بعنوان یک اقتصاد دان چپ از پیکیتی سوال میکند که چرا در مورد دلایل بحران جهانی سرمایه در این سال و علت تداوم آن که به خانه خرابی میلیونها انسان منجر شده است، چیزی به آنها نگفته است. (14)

پیکیتی همچنین میگوید که افزایش رشد اقتصادی به رشد تکنولوژی و افزایش جمعیت بستگی دارد، اما در این مورد که چرا با وجود رشد تکنولوژی و افزایش جمعیت در کشورهای سرمایه داری مورد اشاره او در غرب، رشد همچنان رو به کاهش سیر میکند، چیزی ندارد که بگوید. قرن نوزدهم هم که پیکیتی پروژه خود را عمدتاً روی آن متمرکز کرده است، سرمایه داری انگلستان در اوج رشد تکنولوژی و همچنین گسترش جمعیت بود اما با رکود اقتصادی روبرو بود و افزایش رشد نسبی جای خود را به کاهش تدریجی نرخ رشد داده بود؟

پیکیتی در مورد رابطه رشد تکنولوژی و افزایش جمعیت، کشور چین را مثال میآورد. با این حال، شاهدیم که چین نیز وارد دوران کاهش تدریجی رشد اقتصادی خود شده است. سرمایه داری در چین هم که ضربان قلب سرمایه داران

بین‌المللی با کاهش یا ادامه رشد آن بالا و پائین می‌رود نیز نشان داد که تابع قوانین عام حاکم بر تولید سرمایه داری است و از رکود و بحران‌های ادواری تولید کاپیتالیستی جدا نیست. مارکس در بخش مربوط به انباشت سرمایه، جلد اول، انگلیسی، چاپ پروگرس، می‌گوید، در تولید سرمایه داری هر رشدی مقدمه رکورد و بحران‌های ادواری را در خود به همراه دارد.

هم‌اکنون رکود و بحران اقتصادی دیگری بر تولید کاپیتالیستی در کشورهای سرمایه داری از جمله اروپا نیز سایه انداخته است. هم‌دول بورژوازی و هم اقتصاد دانان بورژوا مطابق معمول آن را در نمودهای ظاهری آن توضیح می‌دهند. در کنفرانس اخیر داوس (Davos) به سه دلیل اشاره کردند، یکی کاهش رشد اقتصادی چین، دومی جنگ تجاری آمریکا و چین و سومی بیرون رفتن بریتانیا از اروپای واحد! تا دیروز می‌گفتند که بریزیل چین دیگری است، اکنون که وارد رکود اقتصادی شدیدی شده است، آن را صرفاً به فساد و رشوه خواری سران دولت بریزیل نسبت می‌دهند. رئیس صندوق بین‌المللی پول کریستیان لاگارد (Christine Lagarde) که ژانویه امسال خبر از رشد تسبی ۳.۹٪ اقتصاد میداد اعلام کرد که سال ۲۰۱۹ بیش از ۷۰٪ کشورهای سرمایه داری جهان با رکود اقتصادی روبرو هستند. وی به سه عامل اعلام شده در کنفرانس داوس دو عامل دیگر، افزایش نرخ بهره از طرف بانکهای مرکزی برخی کشورهای سرمایه داری و رکود اقتصادی در چین را اضافه کرده است.

این عوامل در کوتاه مدت میتوانند تاثیر گذار باشند بویژه خروج بریتانیا از اروپای واحد که تردید ناشی بر تصمیم سرمایه داران در سرمایه گذاریهای جدید، چه سرمایه داران داخلی و چه سرمایه داران خارجی که سرمایه های غظیمی را در صنایع مختلف در بریتانیا سرمایه گذاری کرده اند گذاشته است. اما چیزی جز نمودهای ظاهری و موقتی از پروسه ای که کل رکود و بحران سرمایه داری را شکل می‌دهند یعنی آنچه که مارکس رکود و بحران‌های ادواری تولید کاپیتالیستی را در انباشت سرمایه و تولید ارزش اضافه و قانون سیر نزولی نرخ سود که جلد سوم کاپیتال را دربر گرفته است توضیح می‌دهد، نیستند که آن را بطرز درخشانی تحلیل کرده و رابطه کمیت با کیفیت این شیوه تولید را بهم ربط داده است. ما در اینجا فقط اشاره کوتاهی میکنیم.

بحث رکود و بحران اقتصادی در شیوه تولید سرمایه داری، بحث کاهش تدریجی کار زنده، یعنی کاهش تدریجی سرمایه متغییر است در ترکیب ارگانیک سرمایه در مقابل افزایش رو به گسترش سرمایه ثابت. میل تولید سرمایه داری در اینجهت سیر کرده و سیر میکند. تمایل سرمایه داران هم که یک جهت گیری عمومی در اقتصاد کاپینالیستی است این است که با تعداد هرچه کمتری از کارگران، وسایل تکنیکی پیشرفته خود را بچرخانند. این وضعیت، کاهش تدریجی کار زنده، به یک سرمایه دار منفرد و یک عرصه از تولید محدود نمی ماند، بلکه به تدریج تمام عرصه های مختلف تولید بویژه عرصه های مهم تولید را و آهسته آهسته کل سرمایه اجتماعی را نیز در برمیگیرد.

مارکس در مورد قانون نزولی نرخ سود می‌گوید: «هیچ نویسنده اقتصادی سیاسی آن را کشف نکرد، آن را مشاهده کردند اما در توضیح آن خود را در تناقضات خود شکنجه کردند، بنابراین (اقتصاد سیاسی) هرگز نتوانست آن را به شیوه معینی فرموله کند؛ چرا که هرگز نتوانست ارزش اضافه را بعنوان چیزی جدا از سود عرضه

کند؛ نه سود بطور کلی، بلکه در شکل خالص آن، و نه چون (چیزی) متفاوت از اجزاء مختلف تشکیل دهنده سودها که موقعیت مستقلی را در مقابل همدیگر (از قبیل سود صنعتی، سود تجارت، بهره، اجاره زمین) بدست آورده اند؛ چگونه از این رو (اقتصاد سیاسی) در اساس هرگز تمایزات در ترکیب ارگانیک سرمایه را و از اینرو تبدیل به قاعده شدن نرخ عمومی سود، را هم تحلیل نکرد - بعدا این به معنایی تبئیل شد که اقتصاد سیاسی هرگز راه حل این معما را پیدا نکرد. "کاپیتال مارکس، انگلیسی، جلد سوم، چاپ پنگوئن، صفحات ۳۱۹ - ۳۲۰

پیکیتی یکی از این اقتصاد دانان اقتصاد سیاسی است که تمام قد این سردرگمی را نمایندگی میکند. می نویسد: "تحلیل مارکسیستی روی نزول نرخ سود تکیه دارد - یک پیشگویی تاریخی که معلوم شد غلط از آب درآمد." پیکیتی ظاهرا تعیین نرخ بازدهی سرمایه را بعنوان آلترناتیو در مقابل سیر نزولی نرخ سود قرار میدهد، می نویسد: "... نرخ بازدهی سرمایه با ثمر دادن سرمایه در یک دوره یکساله اندازه گیری میشود صرفنظر از سودها و بهره ها و اجاره ها.. و خود را چون درصدی از ارزش سرمایه از پیش به کار رفته بیان میکند. این، بنابراین، نظری وسیع تر از "نرخ سود" و بسیار وسیع تر از "نرخ بهره" است در همان حال که هر دو را در بر میگیرد." ص ۵۲ کتاب پیکیتی. (۱۲)

اولا کجا و کی و چگونه معلوم شد که قانون سیر نزولی نرخ سود مارکس غلط از آب درآمد؟ استدلالی لازم نیست. پیکیتی مثل موارد دیگر حکمی داده و رفته است، ثانيا ثمر دادن سرمایه از کجا درمیاید و موصول چه رابطه ایست؟ برای اثبات ادعای خود از مثالی که پیکیتی در این مورد آورده است، شروع کنیم. پیکیتی یک شرکت فرضی را مثال میآورد که ۵ میلیون یورو سرمایه دارد شامل ماشینها (وسایل تولید) و کارخانه و غیره. میخواهد در یک سال ۱ میلیون یورو کالا تولید کند که ۶۰۰۰۰۰ یوروی آن دستمزد کارگران و ۴۰۰۰۰۰ سود برده است. پیکیتی به جای اینکه توضیح دهد که این سود ۴۰۰۰۰۰ یورویی سالیانه از کجا آمده است میرود سراغ نرخ بازدهی سرمایه این شرکت و محاسبه نسبت سهم سرمایه به درآمد سالیانه. ص ۵۴ کتاب پیکیتی .

از نادقیق بودن مثال او بگذریم، محاسبه نرخ بازدهی سرمایه و نسبت سهم سرمایه به درآمد ملی توسط پیکیتی، همانطور که پیشتر گفتیم، چیزی راجع به اینکه این سود ۴۰۰۰۰۰ یورویی آن شرکت فرضی از کجا آمده است، نمیگوید. یک محاسبه بی خاصیت که بدرد دانشجوی سال اول اقتصاد کلاس درس پیکیتی هم نمیکورد. این ۴۰۰۰۰۰ یورو چیزی جز حاصل کار اضافی، ارزش اضافی، کارگران آن شرکت فرضی نیست که توسط سرمایه دار صاحب آن شرکت در این دوره یکساله تصاحب شده است. نرخ آنها با تقسیم آن بر ۶۰۰۰۰۰ یورو سرمایه متغیر تعیین شده و نرخ استثمار کار بی مزد و مجانی کارگر را نشان میدهد.

پیکیتی مانند هر اقتصاد دان بورژوازی دیگری برای فرار از این واقعیت و توجیه تناقض خود و خودداری از یرسمیت شناختن آن بعنوان ارزش اضافه، به محاسبه بی خاصیت سهم سرمایه از درآمد سالیانه پناه برده است. میگوید که بازدهی سرمایه وسیع تر از "نرخ سود" و "نرخ بهره است"؟ همانجا، چون نمیتواند این ۴۰۰۰۰۰ یورو را بعنوان چیزی کاملاً جدا از سود عرضه کند، آن را تحت عنوان "وسیعتر است" دربرگیرنده "نرخ سود و نرخ بهره" کرده است. اینک بعداً ارزش اضافه در سود و بهره و غیره تخمیر میشود، بحث دیگری است.

پیکیتی حامل این محاسبه بی خاصیت است که آن را "فرمول اول و پایه ای سرمایه" نام گذاری کرده است (ص ۵۲ کتاب پیکیتی)، بهمین دلیل از کنار مهمترین رویداد دهه اول قرن بیست و یکم یعنی بحران جهانی سرمایه در سال ۲۰۰۸ که سرمایه داری را به لرزه انداخت گذشت و چیزی نداشت که در مورد آن بگوید. بحرانی که بعد از گذشت ده سال بنا به اعتراف اقتصاد دانان بورژوا و سران دول بورژوازی هنوز هم آثار و بقایای آن برچای مانده است. و پیکیتی ادعا میکرد که کتاب او در مورد "سوخت و ساز سرمایه" در قرن بیست و یکم است!

قانون نزولی نرخ سود، که همان یا حتی افزایش نرخ ارزش اضافه را توضیح میدهد، به عبارت دیگر به معنی این است که هر تکه از سرمایه اجتماعی را در نظر بگیرید، یک بخش همیشه بزرگتر آن وسایل تولید و بخش همیشه کوچکتر آن کار زنده است، چون حجم کل کار زنده اضافه شده به ابزار تولید در رابطه با ارزش این وسایل تولید پائین میاید، و همینطور هم کار پرداخت نشده. یا از زاویه دیگری، یک سهم همیشه کوچکتر کل سرمایه سرمایه گذاری شده ارزش اضافه کوچکتری را در رابطه با حجم خود جذب میکند، حتی اگر نسبت کار پرداخت نشده و کار پرداخت شده، ثابت و یا افزایش یابد. مارکس، کاپیتال، انگلیسی، جلد سوم، چاپ پنگوئن، ص ۳۲۲.

عمداً قانون سیر نزولی نرخ سود را قبل از توضیح تخمیر سود به اجزاء مختلف آن که هر کدام وجود مستقلی را پیدا کرده اند، .. و به اشخاص معینی تعلق میگیرند، پیشنهاد کردیم. .... این کار نشان میدهد که از همان شروع اولیه چگونه این قانون در کلیت خود از تقسیم روابط متقابل مقولاتی که سود از آن مشتق میشود، مستقل است. سود که اینجا مطرح میشود، به سادگی نام دیگری است برای ارزش اضافه که اکنون در رابطه با کل سرمایه سرمایه گذار شده بیان میشود، به جای سرمایه متغیر که از آن مشتق میشود. قانون نزولی نرخ شود بنابراین نزول نسبت بین خود ارزش اضافه و کل سرمایه سرمایه گذاری شده را بیان میکند. مارکس، کاپیتال، جلد سوم، انگلیسی، چاپ پنگوئن، ص ۳۲۰.

## ۶- ادامه انباشت سرمایه علی‌رغم رکود اقتصادی

با این حال، کاهش تدریجی کار زنده با توجه به حجم عظیمی از کار زنده که هر سال توسط طبقه کار در جامعه و از این طریق در تولید ریخته میشود مانع از استثمار نیروی کار طبقه کارگر یعنی تصاحب کار اضافه، کار غیر لازم و مجانی کارگر توسط سرمایه داران منفرد و کل سرمایه اجتماعی نمیشود. با تشدید کار و طولانی کردن ساعات کار و اضافه کاری، حتی اگر تعداد کارگران نیز ثابت بماند، آنها همان ارزش اضافه را برای سرمایه داران تولید میکنند. اما قانون سیر نزولی نرخ سود مورد نظر مارکس هر وقت عمل کرد با آن تب و لرز سرمایه هم برای ترمیم خود شروع میشود. با توجه به جهانی شدن سرمایه در ابعاد وسیع آن گسترش جهانی آن نیز همیشه وجود دارد.

با رکود اقتصادی و تنگ شدن میدان سهم بری از ارزش اضافه، رقابت در میان سرمایه داران هم تشدید میشود، چیزی که از دید صاحب نظران سرمایه داری نیز پنهان نمانده است. با ورود سرمایه های مقتدر در گسترش تکنولوژی برای ارزان تمام کردن کالاهای تولیدی خود مقدار سرمایه مورد نیاز چرخاندن تولید بسرعت بالا می رود و جا را به سرمایه داران کوچکتر تنگ کرده تنگ تر میکند. با آن رقابت بر سر تمرکز و تراکم سرمایه در بین سرمایه داران تشدید میشود. آنچه که علی‌رغم رکود اقتصادی، در قرن بیست و یکم نیز شاهد آنیم، گسترش انباشت مداوم سرمایه و سیر صعودی آن بویژه در شکل تراکم سرمایه و تراکم ابزار تولید در دست چند نفر و یا یک عده سرمایه دار با ورشکست کردن و بلعیدن سرمایه داران کوچکتر با به حاشیه راندن و تبدیل کردن آنان به زائده ای از خود است. تشدید رقابت بر سر تصاحب ارزش اضافه و توزیع ثروت اجتماعی چه در شکل درآمد ملی و چه فراملی، آن چیزی است که اکنون در جریان است. نمونه ها در این مورد خیلی زیادند، فقط به دو مورد آن اشاره میکنیم:

به گزارش روزنامه گاردین، فروشگاه رنجیره ای (Sear)، فروشنده مواد غذایی و غیره با سابقه ۷۰ ساله در آمریکا و هزاران کارگر در استخدام، اعتراف کرد که قدرت رقابت با شرکت آمازون را ندارد و اعلام ورشکستگی کرد. روز شنبه ۱۶ فوریه ۲۰۱۹ شرکت هواپیمایی (Flybmi) که یک شرکت هواپیمایی پرواز داخلی در بریتانیا است اعلام ورشکستگی کرد و گفت قدرت رقابت با شرکتهای بزرگتر را ندارد.

همراه رکود اقتصادی، در قرن بیست و یکم هم مانند قرون پیشتر، شاهد بالارفتن ساختمانهای رفیع بانکها و موسسات تجاری و ایجاد محلات ویژه تجارت و کمپانها و شرکتهای مختلف هستیم که از نظر وسعت حتی قابل مقایسه با قرون پیشتر نیست. مانند دره های مشهور به سیلیکون (silicon Valleys)، و یا مراکز ویژه کمپانیهای مانند مایکروسافت (Microsoft)، (Apple)، در این دوره غولهای اقتصادی جدیدی مانند گوگل (Google)، (Amazon)، بدرجه کمتری فیس بوک (Face book) در آمریکا و نظایر آنان در دیگر کشورهای سرمایه داری اروپا، استرالیا، ژاپن و چین و غیره به میدان آمده اند. جزایر خصوصی و ویژه سرمایه داران، هتلها و رستورانهای بسیار مجلل و گران قیمت مخصوص استراحت

سرمایه داران یکی پس از دیگری نه تنها در کشورهای مختلف اروپا و آمریکا و آسیا، کمابیش در اکثر کشورهای سرمایه داری جهان ایجاد شده و ایجاد میشوند که نسبت به قرون پیشین بسیار عظیم تر و گسترش یافته تر است.

دوره امساک (Abstinence) که سرمایه داران برای انباشت بیشتر سرمایه هایشان لازم داشتند مدتهاست گذشته است. زندگی لوکس و تجملی به جزئی از زندگی سرمایه داران تبدیل شده است. آنها با دست گشاد بخشی از ارزش اضافه تصاحب کرده را صرف زندگی لوکس و پرتجملی خود میکنند. در عوض هرچه جامعه پیشرفت کرده است تقاضا برای امساک کسانی که خود تولید کننده همه ثروت این جامعه هستند بیشتر شده و بیشتر میشود.

با رشد و گسترش این مناطق و گران شدن اجاره خانه، محلات قدیمی تر تخریب میشوند. ثروتمندان محلات سابق را ترک کرده و در محله های ویژه خود ساکن میشوند و بتدریج مناطق ویژه خود را ایجاد میکنند. این جابجائی ها را در پایتختها و شهرهای عمده همه کشورهای سرمایه داری جهان میتوان مشاهده کرد. جمعیت کارگری و افراد کم درآمد نیز به محلات پر جمعیت تر و در ظاهر پنهان رانده میشوند. تعداد بی خانمانها و خیابان خوابها و کارتون خوابها مرتب رو به افزایش است. گرداگرد پایتختها و شهرهای بزرگتر کشورهای سرمایه داری آلودگی ناشینها و حلبی آلودهای چند میلیونی در شرایط بسیار بد بهداشتی شکل گرفته اند که ساکنین آن با دست و پنجه نرم کردن با فقر و فلاکت و انواع بیماریهای گوناگون، شب را به روز میرسانند. در اینجا فقط به چند نمونه از کشورهای خارجی خارج از حوزه کشورهای اروپائی و آسیائی پیشرفته اشاره میکنیم:

در قاهره پایتخت مصر، چند صد متر دور تر از مراکز تجاری و هتلهای مجلل آن، صدها نفر که شبها زیر پلها و یا در حلبی آبادهای اطراف آن می خوابند، صبح راهی بازار میشوند تا معاش ناچیزی را برای خود و فرزندانشان تامین کنند. یا هندوستان که سرمایه داری آن در حال رشد و گسترش انباشت بوده است، در بمبای، دهلی نو، کمی دور تر از مراکز عمده تجاری و بانکهای غول پیکر سرمایه داران داخلی و خارجی، اکثریت عظیمی در حلبی آلودهای بسیار غیر بهداشتی و خطرناک ار هر لحاظ، زندگی میکنند. کار کودکان شاید بیشتر از هر کشوری در هندوستان رواج دارد. مطابق گزارشات رسمی حدود ۷۰۰۰۰۰ نفر و احتمالاً بسیار بیشتر از این از داشتن توالت محرومند اما دولت بورژوازی آن کشور ۲ میلیارد دلار صرف فرستادن ماهواره بی خاصیت به فضا میکند.

یا کشور دوبی با برجهای بسیار مشهور و هتلهای بسیار گران قیمت که هر سال به بهای مرگ ۴۰۰۰ کارگر مهاجر تمام میشود که عمدتاً از کشورهای آسیائی با شرایط کاری بسیار بد و حقوقهای ناچیز و اخاذی دلالتان "کاریاب" کار میکنند و به امید تامین زندگی خانواه خود که در فقر زندگی میکنند، راهی این کشور و دیگر کشورهای شیخ نشین خلیج میشوند. کم نیستند رانندگانی از این کشورها که زیر وسوسه ماهی ۴۰۰۰۰ دلار مزد ماهانه تاکسیرانی اوبر (Uber) راهی آمریکا میشوند و بعد از مدتی سره خورده از درآمد کم خود روی بازگشت به خانواه خود را ندارند و خود کشی میکنند.



یا کشور ایران و سرمایه داری ای که جمهوری اسلامی بر بالای آنست که در یک بحران عمیق اقتصادی ۴۰ ساله نیز دست و پا میزند. در تهران در محلاتی که آخوندهای سرمایه دار و بچه حاجی های حزب الهی که مردم را بیچار کرده اند و یا دیگر ساکنین آن را سران حزب الله و سران جمهوری اسلامی و سپاه پاسداران و دیگر سرمایه داران اسلامی و غیر اسلامی و خیل مفت خوران این نظام تشکیل میدهند با برجهای رفیع مختلف و هتلهای و رستورنهای بسیار گران قیمت و زندگی بسیار لوکس ثروتمندان و پولداران ساکن در آن روبرو میشوند.

از این محلات که کمی فاصله میگیرید سرو کله پلیس ناجا، گشت ارشاد، پلیس ضد شورش، مراکز متعدد اطلاعات سپاه و دیگر نیروهای سرکوب و بسیج و غیره پیدا میشوند. بساط شلاق و چوبه های دار را می بینید که پهن شده و بالا رفته اند. شاهد دستگیری مستمر فعالین اجتماعی و معترض به این وضعیت و این نظام هستید. گارگر را عمدتاً گرسنه نگاه میدارند و از پرداخت حقوق معوقه آنان حتی بیش از یکسال خودداری میکنند. او را از حق تشکل و اعتراض محروم کرده اند. رهبران و فعالینی که تنها از حق و حقوق کارگر در شرایط بسیار بد زندگی و فقر و فلاکتی که ۴۰ سال است به این طبقه تحمیل کرده اند دستگیر و برای مدتی طولانی در زندان نگاه داشته میشوند. در کنار این، خارج از محلات جنوبی و غیره، گرداگرد تهران و دیگر شهرهای بزرگ ایران را حلبی آبادهای چند میلیونی در شرایط بسیار بد زندگی ساکنین آن فراگرفته است. صف کارتوخواهها در تهران روز بروز افزایش می یابد. به اینها باید افزایش فقر بخش عظیمی بر اثر افزایش بیکاری مداوم، شیوع انواع بیماریهای کشنده و خطرناک و مرگ و میر بسیار بالای ناشی از آن، همچنین گسترش بیماریهای روانی از قبیل افسردگی و مرگ و میر ناشی از آن و گسترش آمار خودکشی ناشی از فقر و از استیصال، آلودگی هوا، ریزگردها و کم آبی و ویرانی محیط زیست و غیره را باید اضافه کرد که جمهوری اسلامی با نیروی وسیع و انگل سرکوب خود که بخش اعظم درآمد این مردم را می بلعند در کنار تحمیل مداوم جامعه و مردم ایران از این سرمایه داری دفاع میکند.

یا کشور بنگالادش، فقر و فلاکت عمومی به کنار، که کارگران در آن با حقوقهای حدود ۵۰ یا ۶۰ دلار در ماه عمدتاً زنان در مراکز مختلف کار بویژه نساجیهای مختلف کار میکنند که توسط سرمایه داران داخلی و خصوصاً خارجی از کشورهای اروپای غربی و چین و آسیائی و غیره تامین میشوند، با کارخانه هائی که حتی از شرایط ایمنی نسبی هم برخوردار نیستند. سالی نیست که دهها کارگر بعلت فرسودگی آن مراکز و فروریختن ناگهانی آن جان خود را از دست ندهند. تنها در سال ۲۰۱۳ در آتش سوزی یکی از این "کارخانه ها" و فروریختن آن ۱۱۳۴ زنده در آتش سوختند. دول بورژوازی در اینگونه کشورها با تکیه به استبداد سیاسی و دستگاه سرکوب خود هر اعتراضی، خواه سیاسی و خواه اقتصادی، حتی بر سر خواست افزایش دستمزد را بلافاصله با گلوله جواب میدهند.

به اینها باید بیش از ۲ میلیارد گرسنه در جهان، آوارگی و بی خانمانی ناشی از جنگ و تبدیل کردن گرسنگی و فقر به بخشی از زندگی طبقه کارگر و دیگر مردم کم درآمد جهان و مرگ و میر ناشی از بیماری های مختلف و گسترش آلودگی



هوا که سالیانه ۷ میلیون نفر بر اثر آلودگی هوا جان خود را از دست میدهند و اینکه حتی سرمایه داران به دریاها و آبهای نوشیدنی مردم نیز رحم نمیکند اضافه و موارد متعدد دیگری را نیز افزود.

سخن کوتاه، سرمایه، انباشت و گسترش انباشت خود در کشورهای سرمایه داری جهان را به این قیمت و گسترش بیکار سازیها و فقر به طبقه کارگر در قطبی دیگر، ادامه میدهد. گسترش انباشت سرمایه و سیر صعودی تمرکز و تراکم آن، با فقر و گرسنگی و افزایش مرگ و میر هزاران انسان در قطبی دیگر همراه بوده و همراه هست.

برای کاهش فشار رکود اقتصادی فعلی، بلا استثناء، همه دول بورژوازی از فشار بیشتر به معیشت روزانه طبقه کارگر و حتی لایه های پائین طبقه متوسط با کاهش دستمزدها و زدن از بیمه های اجتماعی و درمانی و تحمیل گرانی بیشتر به سفره آنان استفاده میکنند. این وضعیت قابل مشاهده است و نیازی به دانش اقتصادی ندارد.

ناگهان استاد اقتصاد دانشگاهی در فرانسه به نام پیکیتی پیدا میشود و این وضعیت را تحت عنوان اعتراض به نابرابری تحت نام "پیشی گرفتن نرخ بازدهی سرمایه از نرخ رشد" و یا با گشتن دنبال "معضل سرمایه داری" که گویا مانع کاهش نابرابری است، آن را برای طبقه بورژوا توجیه میکند.

واضح است با کاهش دستمزدها و تحمیل فقر بیشتر به کل طبقه کارگر، قدرت خرید این طبقه به سرعت کاهش پیدا میکند و تامین حداقل نیازهای روزانه برای این طبقه در اولویت قرار میگیرد. لذا تقاضا برای خرید کالاهای تجملی و کالاهای سرمایه ای مصرفی، کاهش پیدا خواهد کرد و توازن بین سرمایه گذاری در این عرصه ها از تولید را به هم میزند و خود این بحران دیگری را به سرمایه تحمیل میکند و رکورد در این عرصه ها نیز شروع میشود و سرمایه به عرصه مواد غذایی سرازیر شده و رقابت سرمایه داران برای از میدان بدر کردن رقبای ضعیف تر تشدید میشود. خیلی از فروشگاههای فروش پوشاک از سال ۲۰۱۶ بویژه در سال ۲۰۱۷ و ۲۰۱۸ در بریتانیا ناپدید شده اند. طبق گزارش روزنامه گاردین سال گذشته در فروشگاههای مختلف پوشاک و غیره آنجاها که سال ۲۰۱۸ به کارگران دستمزد ۳ تا ۴ پوند میدادند، ۷۹ هزار شغل از دست رفته است. پیش بینی میکنند که امسال دو برابر شود. هم اکنون رقابت بر سر فروش مواد غذایی و صنعت خودروسازی که در حال تحول است شدت یافته است طوریکه رقبای قدیمی مجبور شده اند در مقابل رقبای جدید، درهم ادغام شوند.

## ۷- سرمایه چیست؟

پیکیتی عوام فریبانه برای دادن ظاهری چپ به بررسی اقتصادی خود در معرفی کتابش از کشتار کارگران معادن طلای ماریکانا در آفریقای جنوبی که خواستار اضافه کردن پنجاه درصد به دستمزدهای خود بودند نام می برد. یا از اعتصاب کارگران شیکاگو در سال ۱۸۸۶ در آمریکا یاد میکند که خواست ۸ ساعت کار را داشتند و تنی چند از آنان نیز در راه آن جان باختند، اما یک

کلمه در این کتاب راجع به رابطه سرمایه با این کارگران و جایگاه دستمزد (کار مزدی) در سیستم کاپیتالیستی و اینکه چرا خواست افزایش دستمزد معمولاً با نیروی سرکوب دول بورژوازی روبرو خواهد شد و کارگران را بارها به خاطر آن و یا بهبود شرایط کار در این رابطه کشتار کرده و کشتار میکنند، پیدا نخواهید کرد. به جای شیفته شدن یک عده بویژه پروفیسورهای چپ لیبرال در عبارات پردازشهای توخالی پیکیتی در مورد نابرابری و پی بردن به ارزش یک کار علمی قبل از هرچیز باید دید که پیکیتی از چه چیزی دفاع میکند، چه تبیینی از خود سرمایه داری دارد و کلاً به چه چیزی میگوید، سرمایه یا کاپیتال؟

پیکیتی سرمایه را چنین تعریف میکند:

” سرمایه همه اشکال مالکیت حقیقی را شامل میشود (از جمله مستغلات مسکونی، همچنین مالی و حرفه ای (کارخانجات، ماشین آلات، زیرساخت، حق ساخت یا بهره برداری انحصاری و غیره و غیره)“. در جای دیگری در صفحه ۴۶ کتاب خود میگوید: “جمع کل دارائی‌یهائی که بتوان آن را در یک بازار صاحب شد و مبادله کرد.“!

نه این تبیین از سرمایه است و نه با این تبیین از سرمایه میتوان گفت که کتاب پیکیتی در مورد سرمایه داری است. خود سرمایه، قبل از اینکه خود را در آنچه که پیکیتی در یک گونی کرده است نشان دهد، چه جوری تولید میشود؟

سرمایه خود محصول کار انسان، محصول کار اجتماعی و لذا یک رابطه اجتماعی است. سرمایه ارزش است و بعنوان ارزش خودافزا است. تولید و رشد مداوم آنها به رابطه سرمایه دار با کارگر مزدی نیاز دارد و از طریق بسط ارزش به ارزش اضافه در پروسه کار، یعنی مبادله کمیت معینی از کار مادیت یافته با کمیت بیشتری از کار زنده، تامین میشود. لذا برای توضیح سرمایه به دو فاکتور، پول و کارگر نیاز هست. بدون روبرو شدن این دو در عرصه گردش و در عرصه تولید، بدون خرید و مصرف مولد کار مزدی، سرمایه داری وجود ندارد. از سرمایه بدون کار مزدی و تقابل پول و کارگر در عرصه گردش و در عرصه تولید حرف زدن، چیزی در مورد سرمایه نگفته اید. بدون بیان این رابطه، بحث حداکثر می‌رود روی سرمایه داری تجاری. سرمایه داری تجاری هم مبنای شیوه تولید سرمایه داری نیست. به این دلیل دستمزد و توضیح سیستم دستمزد در سرمایه داری جایگاه مهمی دارد. بدون این رابطه ویژه سرمایه با کار، در مورد سرمایه داری هیچی نگفته اید. دیوید هاروی که همزمان نقد کوتاهی با استدلال خودش در مورد کتاب پیکیتی نوشته بود، حق داشت که نوشت کتاب پیکیتی در مورد سرمایه داری نیست. (۱۴)

”سرمایه، اولین بار در شکل پولی آن در گردش ظهور میکند. پول حامل ترین شکل سرمایه است بگفته مارکس چه در دست تاجر و چه در دست رباخوار. کاپیتال، جلد اول ص ۱۴۵.“ اما سرمایه دار ما برای اینکه پول خود را به سرمایه تبدیل کند باید برود در بازار کالای ویژه ای را بخرد، کالائی که در بدن کارگر است که با مصرف آن در تولید نه تنها پولی را که بابت خرید آن در گردش پرداخته است که مقداری بیشتر از آن را در شکل کار اضافه تحویل سرمایه دار میدهد. و سرمایه دار از حاصل این تردستی آگاه است.“ کاپیتال، ص ۱۶۴. اکنون نیازی به مراجعه به کاپیتال مارکس برای درک این مسیر

نیست، این را امروزه همه با چشمان خود شاهدند که چگونه پول هر روز این مسیر را طی میکند و به سرمایه تبدیل میشود. حول کارکرد این، کارخانه‌ها، ماشین‌آلات، مواد خام، دفاتر و محل کار کارمندان و روسای شرکت‌ها و غیره بعنوان سرمایه ثابت چیده میشوند.

و در مورد "اشکال مالکیت حقیقی" مورد نظر بیکتی، تصاحب "مالکیت حقیقی" بر آنچه که بیکتی آن را سرمایه می‌نامد بویژه "جمع کل دارائیهائی که بتوان در یک بازار تصاحب کرد"؛ همانقدر حقیقی است که تصاحب مالکیت بر ثروت و دارائیهای ناشی از غارت و تاراج و راهزنی، چرا که بیزنس چیزی جز کلاه برداری و اخازی از دستمزد کارگر در مقابل چشم جامعه و جز تاراج و راهزنی به شیوه مدرن آن نیست. هر نوع مالکیت سرمایه دار چه بر وسایل تولید و دارائیهای مورد نظر بیکتی، حاصل از کار اضافی، ارزش اضافه، تولید شده توسط طبقه کارگر است که به تصاحب سرمایه داران در می‌آید. ظاهراً این آخری قانونی و بر اساس مبادله کالاهائی با ارزش معادل در بازار انجام می‌گیرد.

در ادامه این نگرش به سرمایه است که بیکتی "بارآوری نهائی سرمایه" را توضیح میدهد و به بهانه حقوق مدیران بالا در رد محصول نهائی گریزی می‌زند. بحث "بارآوری نهائی سرمایه" شگرد قدیمی نئوکلاسیکها بود که بیکتی یکی از شاگردان این مکتب است برای کتمان منشاء سود و ثروت بورژوازی از طبقه کارگر که گویا ارزش افزوده به محصول از جمله ارزش افزوده توسط کار در پروسه تولید برابر است با مقدار آن واحد از سرمایه، که بابت مزد به کارگر می‌پردازند. برطبق این نگرش، سرمایه دار سود سرمایه خود را نه در پروسه تولید و استثمار نیروی کار کارگر که در بازار و با فروش کالای خود، بدست می‌آورد.

بیکتی در صفحه ۲۱۲ کتابش در مورد بازدهی سرمایه چنین می‌گوید

"برطبق ساده ترین مدلهای اقتصادی، با در نظر گرفتن رقابت "خالص و مناسب" در هر دو بازار کار و سرمایه، نرخ بازدهی سرمایه بایستی دقیقاً به اندازه "بارآوری نهائی" سرمایه باشد، (یعنی تولید افزوده در نتیجه اضافه کردن یک واحد سرمایه)" (۱۵)

اولاً معلوم نیست ارزش افزوده کدام واحد از سرمایه در مقابل تولید افزوده؟ چرا که برای مثال ارزش افزوده (سرمایه افزوده جدید) به ابزار تولید، یعنی ارزشی که در جهت رشد تکنولوژی و بارآوری کار اضافه میشود با ارزش افزوده به مصرف کار زنده کارگر در پروسه تولید، کارکرد کاملاً متفاوتی دارند. ثانیاً در ظاهر چنین می‌نماید که سرمایه دار، ارزش افزوده، یعنی پولی را که به کارگر بعنوان دستمزد به او میدهد، برابر است با ارزش مصرف کار او (ارزشی که کارگر بابت آن به محصول جدید می‌افزاید). تمام نقد رادیکال و انقلابی مارکس از سرمایه این است که این نگرش ظاهری به مصرف کار زنده کارگر را در پروسه تولید شیوه تولید سرمایه داری که پوشیده است بیرون بکشد، ثالثاً ارزش کار و لذا ارزش افزوده کار زنده به محصول در تولید نه با سرمایه مصرف شده، بلکه با روزکاری که سرمایه دار نیروی کار کارگر را مصرف میکند، تعیین میشود. اگر سرمایه دار کار

را تشدید کرده و مزد کارگر را کاهش دهد، یا برای همان روز کار مزد کارگر را اضافه کند، ما با ارزش اضافه های مختلفی روبرو خواهیم شد، و رابعا بارآوری سرمایه بدون اجبار کارگر به کار اضافه برای سرمایه دار ممکن نیست. سرمایه دار به این تردستی خود و اقتصاد دان بورژوا نیز به آن آگاه است.

”بارآوری سرمایه در وهله اول – حتی اگر صرفا تابع شدن صوری کار به سرمایه را در نظر بگیریم – در اجبار به کار اضافه خلاصه میشود، یعنی اجبار به انجام کاری مازاد بر نیاز فوری. این چیزی است که در شبوه های تولید پیشین نیز، مانند شیوه تولید سرمایه داری وجود دارد. با این تفاوت که سرمایه داری به شیوه مفیدتر به حال تولید عملی و متحقق میکند.“ مارکس جلد اول تزه های ارزش اضافه، انگلیسی، بخش مربوط به کار مولد و غیر مولد.

پیکیتی در روزهای ظاهر شد که اعتراض به سرمایه و به نابرابری در آن در سطح وسیعی در جریان بود. او از آن اساسا به نفع سرمایه داری و دفاع از آن و همچنین به نفع خود استفاده کرد. با ”اعتراض به نابرابری“ وارد شد اما آن را به هدف توجیه این نابرابری، به کار برد. پیکیتی از درآمد ۶۰ یا ۷۰ درصدی سرمایه داران از تولید سالیانه حرف زد اما آن را در فرمول بی خاصیتی به نام ”پیشی گرفتن نرخ بازدهی سرمایه از نرخ رشد“ برای سرمایه داران و سرمایه داری توجیه کرد. و ”گناه“ ادامه نابرابری را نیز تحت نام ”بازگشت“ سرمایه داری به ”سرمایه داری پدرسالارانه“ و ظهور مدیران بالانداخت و بدین ترتیب از سرمایه داری بعنوان مصعب فقر و فلاکت و کلیه مصائبی که بر طبقه کارگر و بر بشریت و بر جامعه تجمیل کرده است و تحمیل میکند، سلب مسئولیت و تبرئه کرد. پیشنهاد ”مالیات بندی بر ثروت و سرمایه“ پیکیتی با همکاری دول بورواژی غرب، درست در روزهای که پیکیتی در این مورد توهم پراکنی میکرد آنها کاهش میلیاردها دلار یا یورو از مالیات سرمایه داران را اعلام و به آن ”افتخار“ میکردند، کذائی تر و توهم آمیز تر از آن بود که حتی خود پیکیتی نیز به آن باور داشته باشد. اما واقعیت زمخت سرمایه داری و مصائب و مشقات هر روزه آن بر طبقه کارگر و بر جامعه عیان تر از هر نوع توجیه عوامانه و عوام فریبانه پیکیتی که بخشی از آگاهی این طبقه و جامعه را ساخته است، پیکیتی و کتاب او را، علیرغم تبلیغات وسیع رسانه ها و میدیای بورژوازی، به بایگانی و به فراموشی راند. خیلی ها تحت تاثیر این تبلیغات فکر میکردند که این کتاب در نقد سرمایه داری است، اما خود کتاب پیکیتی آنقدر تکراری و خسته کننده و ملال آور و بدون نکته مشخصی است، حتی خواننده ای را هم که میخواست از آن سر در بیاورد به خواندن آن ترغیب نمیکرد.

پایان

۲۶ مارس ۲۰۱۹

"در او آخر قرن پانزده هم سرواژ عملا در انگستان ناپدید میشود و جای خود را به دهقانان آزاد صاحب ملک میدهد. کارگران کشاورزی را این بخش از دهقانان که وقت آزاد خود را صرف کار در مزارع دیگران در ازاء مزد میکردند، تشکیل میداند هر چند که تعداد آنها کم بود. در تمام کشورهای اروپائی فئودالیسم با تقسیم زمین میان شبه فئودالها مشخص میشود. ثروت خان فئودال نه از روی دریافتی اجاره او که از روی تابعین او یعنی دهقانان زمین دار، معلوم میشود. در انگستان زمینها پیشتر میان بارونهای عظیم تقسیم شده بود. همراه این تحول افزایش شکوه شهرها که مشخصه قرن شانزده هم بود زمینه را برای ثروت اندوزی این مردمان فراهم کرد.

کشف طلا و نقره در آمریکا، ریشه کن کردن و برده کردن و زیر خاک کردن جمعیت بومی آن، فتح و غارت هند شرقی، تبدیل کردن آفریقا به قفسی برای شکار تجاری سیاه پوستان، طلوع شکفتن دوره تولید سرمایه داری و دوره ایده آل انباشت اولیه را برای سرمایه داران در لحظاتی مشابه در کشورهای اروپائی در اسپانیا، هلند، فرانسه، پرتقال و انگلستان به صدا در آورد. سیاست مستعمراتی گلخانه ای بود برای رساندن و کامل کردن تجارت و دریانوردی و اهرم قدرتمندی بود در تراکم و انباشت سرمایه. گنجهایی را که از طریق غارت و بردگی و قتل و کشتار علنی در خارج اروپا بدست میاوردند به کشور - مادر برمیگرداندند و در آنجا تبدیل به سرمایه میشدند. هلند نمونه پیشتاز سرمایه داری در قرن هفده هم و هیجده هم همچنین در خیانت و پستی و رشوه و قتل عام. هیچ چیز از سیستم آدم ربائی آن و برده کردن انسان شاخص تر از هلند نبود. آدم ربایانی به این هدف تربیت میشدند. شاهزادگان بومی فروشندهگان اصلی انسان بودند. آدمهای جوان را می ربودند و آنان را در سیاه چالهایی بطور مجرد نگاه میداشتند تا وقتی که برای فرستادن به کشتی بردگان آماده میشدند. هلند در نیمه دوم قرن هفده هم سرمایه اش به اندازه تمام سرمایه کشورهای اروپائی بود در حالیکه از مردم هلند بیشترین کار کشیده میشد، مردم آن از مجموع دیگر ساکنین اروپا تحت ستم تر بودند. انگلستان و کمپانی هند شرقی که از همه مشهور تر بود. نه تنها تجارت چای، نمک و دیگر کالاها که تجارت تریاک در چین را نیز در انحصار خود داشت. در وقت قحطی تمام برنجهای هندوستان را خرید تا آن را با قیمت بسیا بالائی بعدا به فروش رساند. شرایطی که به سرمایه داران امکان میداد که از هیچ طلا بسازند. بدین سان خدای سرمایه بگفته مارکس نازل شد و اعلام کرد که ساختن ارزش اضافی روح ابدی و هدف انسانیت است.

پیش در آمد انقلاب صنعتی در اواخر قرن شانزدهم و دهه اول قرن هفده هم، پایه شیوه تولید سرمایه داری را بنیاد نهاد. بورژوازی بعدا با انقلاب ارضی، دهقانان را در روستاها از قید و بند فئودالی و در شهرها کارگران را از قید و

بند سیستم اصناف و رابطه استاد - شاگردی آزاد کرد، تا آنان را به توده کارگران آزاد بدون هیچ وابستگی ملکی برای سرمایه و آینده سرمایه تبدیل کند. آنچه که در واقع تغییر کرد، شکل استثمار بود. بردگی فئودالی به بردگی مزدی تغییر شکل یافت. انقلاب ارضی نیروی کار وسیعی برای سرمایه صنعتی فراهم کرد و بازار داخلی را ایجاد کرد. صنایع دستی خانگی از بین رفتند و شیوه تولید مانوفاکتوری و سپس صنعت مدرن کاپیتالیستی جای آن را گرفت. چهره جامعه سنتی و زراعی بویژه شهرها بسرعت دگرگون شد. در روستاها طی پروسه ای دهقانان سرمایه دار و در شهرها بسیار سریع از میان روسای اصناف کوچک و صنعتگران کوچک مستقل و حتی کارگران شهری و بعضا از روستا آمده به شهر، سرمایه داران مختلف شکل گرفتند.

پیش از آن در انگستان افزایش قیمت پشم و به کار بردن آن در صنعت در حال رشد، تمایل برای تبدیل کردن زمینهای زراعی به مرتع و پرورش گوسفند را رشد داد و با آن پروسه خالی کردن روستاها از جمعیت، پروسه خلع ید از تولید کنندگان مستقیم، از طرف فرزندان فئودالهای سابق که پول را تنها نشانه قدرت می دانستند، سرعت گرفت. این پروسه چه از طریق راهزنی و کشتار، عمدتا در شکل زور پیش رفت. در مقابل، کشت و زرع بسرعت سقوط کرد. گذراندن قوانین منع خراب کردن خانه های با ۲۰ جریب از طرف هانری هفتم و ادامه آن توسط هانری هشتم، نتوانست از این پروسه جلوگیری کند. روستائیان کنده شده از زمین در ابعاد وسیع روانه شهرها شدند. به علت اینکه هنوز شیوه تولید کاپیتالیستی رشد کافی نکرده بود و سرمایه برای اشتغال این توده آواره بسوی شهرها را کفایت نمیکرد، ناچار برای معاش روزانه به گدایی، دزدی، بزهکاری و ولگردی (Vagabond) روی میاوردند. بورژوازی نوپا در شهر و روستا خود این توده وسیع روستائی را از زمین کنده بود، خود نیز آنان را تحت نام بزهکار و ولگرد، به وحشیانه ترین شیوه مجازات میکرد. میگویند هانری هشتم هفتاد و دو هزار نفر از این "ولگردان" را بدار آویخت. آنان را دستگیر میکردند و در صورت تکرار گدایی، داغ (برده) را بر پیشانی آنان و یا علامت V (ولگرد) را بر روی بازوها و یا پشت آنان حک میکردند. آنان را تحویل پولدارها و زمین داران میدادند تا مثل برده هرطور که دلشان میخواست به کار گیرند. در صورت فرار و تکرار "جرم" آنان را اعدام میکردند. در ایالت وستفالی پروس، آلمان فعلی، در دوره فریدریک دوم، بزور تمام پارچه های کتانی بافته شده را ارروستائیان مصادره کرده و روستائیان را از روستاها راندند. آنهایی که باقی ماندند به کارگران مزدی دهقانان ثروتمند تبدیل شدند.

با شکل گرفتن تدریجی طبقه کارگر مزدی برای سرمایه بدنبال خلع یدها، سرمایه داران و طبقه حاکمه خود را برای رویارویی با این طبقه آماده میکردند. آگاه بودند که طبقه کارگر بعنوان آنتی تز بورژوازی، محور فی الحال و

آینده مبارزه طبقاتی این دو طبقه را در جامعه سرمایه داری تشکیل خواهد داد. بدین جهت در طول قرن هیجده هم و تقریباً سراسر قرن نوزده هم قوانین سفت و سختی را برای انجماد و پائین نگاه داشتن دستمزد کارگران و افزایش ساعات کار روزانه آنان گذارند. در فرانسه در ۱۴ ژوئن ۱۷۹۱، بعد از انقلاب بورژوائی، هر نوع ائتلاف و اتحاد کارگران را بعنوان تلاش علیه آزادی و اعلامیه حقوق بشر انسان، اعلام کردند. حتی دولت ترور هم آن را دست نخورده باقی گذاشت. در بلژیک و در آلمان همینطور، در انگلستان، قانون قدغن کردن هر نوع اضافه دستمزدی را برای کارگران که از ۳ تا ۶ و ۷ و ۸ شیلینگ در روز در نوسان بود، گذراندند. دستمزدهای بسیار نازل و ساعت کاری که کارگر از شش صبح تا یازده شب مشغول کار بود و به خانه برمیگشت. حتی اکثر کارگرانی که دستمزد بالاتری دریافت میکردند قادر به تهیه غذای صبحانه خود نبودند، گرسنه سرکار میرفتند. می بایستی مدتی از روز را کار کنند تا بتوانند پولی بابت کار خود دریافت کرده و با آن غذای صبحانه خود را تامین کنند. بعد از اتمام کار در ساعت یازده شب دیگر وقتی برای استراحت باقی نمی ماند می باست صبح دوباره با همان ساعات کار طولانی سر کار حاضر شوند. سرمایه داران آگاهانه کارگر را به نان شب محتاج نگاه میداشتند تا برای امرار معاش خود به هر شرایط کاری ای تن دردهند. سخنگویان بورژوائی این را علنی اعلام میکردند. حتی کارگرانی که در مقایسه با کارگرانی که ۳ یا ۶ شیلینگ در روز دریافت میکرد، اشرافیت کارگری محسوب میشدند، و در آن زمان حدود ۲۴ پوند در ماه دریافت میکرد، خرج زندگی معمولی روزانه آنان چیزی در حدود ۲۸ پوند بود و هر ماه ۴ پوند کسری بودجه داشتند. سرمایه داران و دول بورژوا همراه استثمار شدید کارگر و ساعات کار طولانی در روز، قوانین سفت و سختی را در مورد منع و قدغن کردن هر نوع ائتلاف و اتحاد کارگران و تلاش برای ایجاد اتحادیه های کارگری را تصویب کردند. هجوم سیل کارگران کنده شده از زمین به شهرها، خوابیدن در کنار خیابانها، و انباشتن آنان اغلب پانزده تا بیست نفر روی هم در یک اطاق، زن و مرد، زن و شوهر و فرزندان آنان، بدون توالت در محیط طاعون زا و آلوده شدن به بیمارهایی از قبیل تیفوس و سل و دیگر بیماریهای عفونی و مرگ و میر ناشی از آن، شرایطی بود که سرمایه داران و طبقه حاکمه به کمک پلیس و دادگاههای خود به طبقه کارگر جوان کشورهای اروپائی تحمیل کرده بودند.

در انگلستان دره های زیبا و رمانتیک در بشایر (Derbyshire)، ناتینگهام شایر (Nottinghamshire) و لانکشاير (Lancashire) دور از چشم افکار عمومی به سوله های انفرادی ملال آور شکنجه و کشتار کودکان هفت تا سیزده و چهارده ساله تبدیل شده بود. هزاران نفر از این موجودات کوچک بیچاره را به سمت شمال راندند. رسم این بود که صاحب کارخانه غذا و مکان این شاگردان را تهیه کند. خشونت در دل آزارترین شیوه آن علیه آن موجودات بی



دفاع و بی کس که به امانت و مسئولیت اربابان صنایع سپرده شده بودند، اعمال میشد. آنها را تا حد مرگ با کار اضافی بستن آورده و خسته کرده، شلاق زده و در بند کرده و وحشیانه شکنجه میکردند. بارها آنها را تا مغز استخوان گرسنه نگاهداشته، در همان حال به ضرب شلاق وادار به کار و در مواردی به خودکشی وادار میکردند.

”

1-Briefly, the shocks that buffed the economy in the period 1914-11945- World War1,the bolshovik Revolution of 1917,the Great Depression, World War11,and the consequent advent of new regulatory and tax policies along with control on capital- reduced capital's share of income.to historically low levels in the 1950s. very soon , however, capital began to reconstitute itself. The growth of capital's share accelerated with the victories of Margaret Thatcher in England and Ronald Reagan in the United States in 1980, marking the beginning of a conservative revolution.

2- Harrods keeps up to 75% of service charges, Union claims. 1.6 m of the highest paid director at Harrods, thought to be the managing director, Michel Ward, according to accounts at Companies House. The trade union representing Harrods waiters of the kitchen staff claims the Qatar owner of the upmarket London department store keeps up to 75% of the service charge, which says reduce the pay of staff by up to 5.000 a year. 16 company – run cafes and restaurants is shared among 483 kitchen and waiting staff. The Guardian. Thursday, 1 December 2016.

-The Guardian Thursday 23 August 2018 ,UN expert to examine impact of austerity on extreme poverty in UK the government said household incomes never been higher and there are one million people living in absolute poverty than 2010 Kartik Raj an HRW RESEARCHER, said: there is a lot of hunger that goes under the radar, ranging from parents skipping meals, kids showing up to school hungry and schools and families relying on low-cost, redistributed surplus food to make ends meet

#### **4- theWorking class- children are paying for the financial crisis**

**This is an article from a young man Owen Jones. The article is about the students majority of them Working – class children who need “Special Care”. According the article they are about one mil**

**lion and 200000 in UK, but the conservative government of the UK covers 340000 of them. The rest are deprived of Special care.**



5- almost one in four workers on the national living wage are paid less than minimum wage it should be, with more women than men hit by unemployment, last April minimum wage rose to £7.8pence which is still lower than other European countries. The Guardian 28 November 2018.

6- Senior judges could be awarded an annual pay rise of almost £60,000, it means 32% pay increase. a proposal that has prompted anger among other public sector workers. The rise would see their pay jump from £181,500 a year to £ 240,000 – an increase of more than £1,100 a week. The pay rise for public services in almost 10 years includes 2.9% for the armed forces , teachers were in line to get 3.5% while junior doctors, specialists doctors, GP doctors and dentists were allocated at least 2%. For the majority of the public workers 1% according TUC.

7- Deliveroo said yesterday's judgment was "a victory for riders who have consistently told us the flexibility to choose when and where they work, which comes with self-employment, is that number one reason for riding with Deliveroo"

8- Deliveroo riders have lost a high court battle to gain union recognition, in a blow to gig campaigners. The courts ruling dismissed a judicial review that had aimed to overturn an earlier ruling saying the delivery firms workers were self-employed. The judicial review was brought by the Independent Workers Union of Great Britain (IWGB) in November 2017.

9-  
10- Sports Direct. The official investigation into Sports Direct's failure to pay its warehouse workers the national minimum wage.. the news comes after the chain's billionaire founder, Mike Ashley told to parliamentary inquiry in June that company had broken the law by failing to pay warehouse staff the minimum wage .Guardian, front page, Thursday, July, 2016

One of Sports Direct shopworker who said he has reported the HMRC for not paying the minimum wage, said:" there have been times when they tell us to clock out and then we have to work for an hour or two without pay.

"You do tasks like cleaning the floor, cleaning the toilet and kitchen and lastly the security check, but we have already clocked out so we were not getting paid. This happened not one time but multiple times"

Another

worker, who was asked if it was routine to be required to work unpaid after a shift had finished, replied:” Probably every bloody shifts”

A current retail employee said:” this imbalance in the relationship between staff and managers is also reflected in the lack of certainty in finishing time, particularly during ‘closedown’ shifts where everyone is required to tidy, clean and stock up the shopfloor once it is shut.”

”While we may be given a certain finish time on rotas, this is never adhered to and can end up working for over an hour after this time. You fear that any refusal to do may lead to being sacked. It is unclear as to whether we are paid for every minute worked here, as payslips merely state a block of hours.”

Workers were also docked 15 minutes of pay for being one minute late, while if they worked late they were not paid for the extra time.

The practices contributed to many staff being paid an effective rate of about 6.50 pound an hour of 6.70 pound, which potentially saved the firm millions of pounds a year at the expense of some of the poorest workers in the UK.

An employment contract, seen by the Guardian and issued to Sports Direct shopworker starting his role earlier this year states: If you scan into work late. The system will automatically deduct 10 minutes from day’s working time.” Former workers also said this practice been in place for years.

... Mike Ashley, Sport Direct’s billionaire owner, last week concerned that employees of his company received too little.

for the dignity of workers that should be obviously appalling, regardless of what the law allows. Guardian, business ethics, page 24, Monday 13 June 2016.

It is pointless to deny now that there is an ethical crisis in British capitalism. The issue is not just the primacy of cash extraction over investment. There is a deeper malaise that has blurred the distinction between enterprise and racketeering.

Sports Direct: the firm that is a scar on British business. Guardian, Friday, 11.12.2015. .. conditions in its warehouse where which has been widely criticised for

workers are warned they will be sacked if they receive six black marks- or "strikes" - over a six month period . Strike offences include a "a period of reported sickness "; "errors"; excessive/ long toilet breaks"; " time wasting"; excessive chatting" ; "horseplay"! and "using a mobile phone in the warehouse"

11- Deliveroo riders have lost a high court battle to gain union recognition, in a blow to gig campaigners . The courts ruling dismissed a judicial review that had aimed to overturn an earlier ruling saying the delivery firms workers were self-employed. The judicial review was brought by the Independent Workers Union of great Britain(IWGB) IN November 2017.

**12- Marxist analysis emphasizes the falling rate of profit-a historical prediction that turned out to be quite wrong... In any case, the rate of return on capital measures the yield on capital over the course of a year regardless profits, rents, interest.. expressed as a percentage of the value of capital invested. It is therefor a broader notion than the rate of profit and much broader than the rate of interest while incorporating both. Page 52.**

**14-** The book has often been presented as a twenty-first century substitute for Karl Marx's nineteenth century work of the same title. Piketty actually denies this was his intention, which is just as well since his is not a book about capital at all. It does not tell us why the crash of 2008 occurred and why it is taking so long for so many people to get out from under the dual burdens of prolonged unemployment and millions of houses lost to foreclosure. It does not help us understand why growth is currently so sluggish in the US as opposed to China and why Europe is locked down in a politics of austerity and an economy of stagnation.

15- Correctly, the marginal productivity of capital is defined by the value of the additional production due to one additional unit of capital, page 213

نقد کتاب توماس پیکتی

# سرمايه

در قرن بیست و یکم

حسین مرادیگی

انتشارات ستاد تبلیغ حزب حکمتیست

ژوئن ۲۰۱۹